

# افلاطون و پرسمان امنیت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۲

علیرضا رحیمی\*

## چکیده

آرای فیلسوفان بزرگ تاریخ به‌رغم دیرینگی و زمینه‌محوری‌شان از آنجا که از چشم‌انداز مفاهیم امروزین امنیتی نگریسته می‌شوند، سنجه‌هایی در اختیار می‌گذارند که برپایه آنها می‌توان هم مکتب‌های امنیتی روزآمد و هم سیاست‌های امنیتی روزمره و پیامدهای آنها (یعنی هم نظریه و هم کنش تجربی آنها) را مورد ارزیابی و بازاندیشی قرار داد و به بهبود آنها، در جهت اعتلای شرایط زندگی انسانی یاری رساند. در این راستا، مقاله پیش رو این پرسش بنیادی را پیش می‌کشد که چه نوع رویکردی به مفهوم امنیت را می‌توان از اندیشه سیاسی افلاطون استنتاج کرد. در پرتو پاسخگویی به این پرسش، مرجع، مسئله و ابزارهای امنیت در اندیشه افلاطون شناسایی می‌شوند. این مطالعه با به‌کارگیری روش هرمنوتیکی نشان می‌دهد که رویکرد امنیتی استنتاج‌شده از اندیشه سیاسی افلاطون، رویکردی مبتنی بر فلسفه‌رهایی است که برپایه آن امنیت در پرتو چیرگی عوامل نرمی چون برپاداری قوانین خدایی، کسب فضیلت‌های انسانی و برقراری عدالت (همگی در معنای افلاطونی آن) در جامعه پدیدار می‌شود.

**واژگان کلیدی:** فلسفه امنیت مبتنی بر رهایی، فلسفه امنیت مبتنی بر قدرت، سویه‌های امنیت، مرجع امنیت، مسئله امنیت، ابزار امنیت، هرمنوتیک.

\* عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال بیست‌وپنجم ● شماره دوم ● تابستان ۱۴۰۱ ● شماره مسلسل ۹۶

## مقدمه

اگرچه موضوع امنیت دیرینگی و قدمتی به اندازه حیات بشری دارد، ولی مطالعه امنیت به عنوان مفهومی مستقل از این دیرپایی برخوردار نیست. مطالعه علمی مفهوم امنیت پس از جنگ جهانی اول در پرتو رشته‌های مطالعاتی دیگر و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم و در قلب مفهوم «امنیت ملی» مورد توجه قرار گرفت. این مطالعات نیز تا دهه‌های پایانی سده بیستم میلادی از رشد چندانی برخوردار نبود؛ چنانکه به تأکید «بری بوزان» تا پیش از سال ۱۹۸۰ جستجو برای یافتن چیزی درباره امنیت حاصل چندانی در پی نداشت.<sup>۱</sup> با این همه، امنیت به مفهوم پاسداری از بقا و هستی انسانی، نخستین دغدغه انسان و جوامع انسانی است و موضوعی چنین شایان نگرش، چیزی نیست که تا دهه‌های پسین مورد اندیشه‌ورزی اندیشمندان بزرگ تاریخ قرار نگرفته باشد. امنیت، اگر نه در جایگاه مفهومی مستقل ولی در کنه‌اندیشه‌ورزی ناهمدارانی چون افلاطون، ارسطو، هابز، ماکیاولی و جز آنها در غرب و بزرگانی چون ماوردی، خواجه نظام‌الملک، ابن خلدون و دیگران در شرق، در قلب‌های گوناگون، از جمله به عنوان یکی از مهم‌ترین هدف‌ها و کارکردهای حکومت مورد پردازش قرار گرفته است. از این رو صرف نبود مفهوم مستقل امنیت در آرای این اندیشمندان، به معنای نپرداختن آنان به این مفهوم یا ارزش‌گذاری نابایسته‌شان به موضوع امنیت نیست. از این چشم‌انداز باید کران‌مندشدن بررسی‌های امنیتی کنونی به دهه‌های پسین و عدم توجه درخور به آرای فیلسوفان و اندیشمندان پیش از آن را کاستی بزرگ این بررسی‌ها دانست. برای جبران این کاستی باید با رویکردی نوین و با نگرش از دریچه مفهوم امروزی امنیت به آرای این فیلسوفان نگریست و آنها را بررسی و کنکاش کرد. پای‌گذاردن به این وادی بیکران از میانه راه، اگرچه ناشدنی نیست ولی خالی از آسیب هم نخواهد بود. از این رو برای گام‌نهادن در این راه باید سرآغازی بایسته را گزینش کرد. از آنجا که افلاطون نخستین فیلسوفی است که به میانجی استادش «سقراط»، آثار فلسفی نوشتاری درباره انسان و جامعه انسانی دارد - چنانکه برخی از فیلسوفان برجسته، جریان فلسفی غرب (و به پیروی از آن

۱. برای مطالعه در این باره ن.ک: (خلیلی، ۱۳۸۴: ۴۷۶)، (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۶)، (آزر، ۱۳۸۸: ۲۸۱) و (Romm, 1993: 2).

آرای برخی فیلسوفان و جریان‌های فلسفی در شرق اسلامی) را شرح و بسط (و البته نقد) فلسفه افلاطون دانسته‌اند- پرتوافکنی به اندیشه افلاطون در این باره و بیرون‌کشیدن درون‌مایه‌های هم‌پیوند با مفهوم امنیت از بطن فلسفه سیاسی وی، به عنوان نقطه آغازین مجموعه‌ای از بررسی‌ها درباره مفهوم امنیت در آرای فلاسفه بزرگ در نظر گرفته شده و انگیزه بنیادی این نوشتار را پدید آورده است. انگیزه‌ای که به‌خودی خود -و با توجه به رویکردهای اندیشمندی چون «بری بوزان» که بر ناکامی کنکاش درباره امنیت و رای دهه‌های پسین تأکید کرده‌اند- برخوردار از سرشت نوآورانه نیز هست. نبود هیچ‌گونه مطالعه و اثری در این باره چه در زبان انگلیسی و چه در زبان فارسی گواه این امر است.

نیاز به کنکاش درباره مفهوم امنیت در آرای فیلسوفان برجسته، ضرورت‌های خود را در عرصه نظر در نقد و بررسی نظریه‌های امنیتی کنونی و در میدان کنش، در بهبود فرایندهای امنیتی نشان می‌دهد. افلاطون در نامه هفتم از مجموعه نامه‌های خود -و در ستایش فلسفه- از کارکرد فلسفه در فراهم‌سازی شناخت آنچه که برای جامعه و افراد عادلانه و نیک است سخن می‌گوید. کنکاش تاریخی در مفهوم امنیت نیز چنین کارکردی بر دوش دارد. این امر سنجه‌ای در اختیار می‌گذارد که بر پایه آن می‌توان هم مکتب‌های امنیتی روزآمد را ارزیابی کرد و هم درباره سیاست‌های امنیتی روزمره و پیامدهای آن اندیشید. پیامد این کار، بهبود دیدگاه‌ها و سیاستگذاری‌های امنیتی در گستره‌های داخلی و فرامرزی برای دستیابی به شرایطی عادلانه‌تر، آزادانه‌تر و درخور شکوه انسانی است.

با نگرش به آنچه گفته شد، پرسش بنیادی این نوشتار چنین است: چه نوع رویکردی به مفهوم امنیت را می‌توان از اندیشه سیاسی افلاطون استنتاج کرد؟

در پاسخ به این پرسش، این فرضیه طرح گردیده است: اگرچه افلاطون به فلسفه مبتنی بر قدرت در برابر تهدیدهای خارجی توجه ویژه کرده است ولی در تحلیل نهایی رویکرد امنیتی استنتاج‌شده از اندیشه سیاسی وی، رویکردی مبتنی بر فلسفه‌رهایی است زیرا امنیت در نتیجه سیطره عوامل نرمی چون برپاداری قوانین خدایی، پاس‌داشتن عدالت و کسب فضیلت‌های انسانی توسط افراد جامعه، ایجاد و استمرار می‌یابد و بقای جامعه و دوربودن آن از تهدیدهای نابودگر را تضمین می‌کند.

چارچوب نظری به کار گرفته شده برای پیمایش مطالعه، چارچوبی هرمنوتیکی است که در ادامه درباره آن توضیح داده خواهد شد ولی پیش از آن یادآوری چند نکته بنیادی ضروری است:

- گرانبگاه این مطالعه، آن بخش از آثار افلاطون است که موضوع و درون‌مایه آنها می‌تواند با آنچه که امروز در مکتب‌ها و نظریه‌های امنیتی مطرح می‌شود، در تناظر قرار بگیرد؛ با این همه سایر آثار افلاطون نیز مورد غفلت نبوده و بیرون از این بررسی نیستند. از بین آثاری که به گمان بسیاری متعلق به افلاطون هستند<sup>۱</sup>، سه اثر اصلی وی درباره سیاست یعنی «جمهوری» (سیاست)، «نوامیس» (قوانین) و «مرد سیاسی»، گرانبگاه این مطالعه را تشکیل می‌دهند. سایر آثار وی همانند فیدون (درباره نفس)، ایون، مهمانی، اتوفرون (دینداری)، کریتون، مهنون (پرهیزگاری)، «خطابه دفاعیه سقراط» و جز آنها نیز از چند جهت مشمول این بررسی بوده‌اند. نخست، به دلیل فراگیری و کامل بودن مطالعه؛ دیگر، به علت طرح پاره‌ای از مباحث هم‌پیوند با موضوع مورد بررسی ما در آنها؛ و سرانجام، با هدف فهم بهتر آرای افلاطون و همچنین بررسی نوسان‌های احتمالی در اندیشه افلاطون و آزمون یکپارچگی اندیشه وی. ناگفته نباید گذاشت همان‌گونه که بسیاری از خوانندگان از پیش حدس خواهند زد، دستاوردهای حاصل از بررسی آثار اخیر - بنا به سرشت متفاوت آنها نسبت به موضوع مورد بررسی این مطالعه، بسیار اندک بوده‌اند و بیشتر گفته‌های این نوشتار فراگرد آثار سیاسی اصلی افلاطون و رساله‌های هم‌پیوند با آن قرار دارد. با این همه در جای‌جای این نوشتار اشارت‌هایی به دسته دوم آثار افلاطون نیز شده است.
- افلاطون در آثار خود هیچ‌گاه به طور مستقیم به مفهوم امنیت نپرداخته است و از این‌رو بیرون‌کشیدن درون‌مایه‌های هم‌پیوند با مفهوم امنیت از بطن فلسفه سیاسی وی و در

۱. «نوشته‌هایی که به افلاطون نسبت داده شده‌اند، عبارت از چهل و یک رساله و کتاب به همراه یک مجموعه تعریفات و هیجده نامه است که به اشخاص گوناگون نگاشته شده‌اند؛ ولی پژوهش‌های چند صدساله نشان می‌دهند که از این میان تنها نزدیک به سی رساله و کتاب و چند نامه را می‌توان با گمان فراوان از آن وی دانست» (فروغی، بی‌تا: ۴۲ و ۴۱).

تناظر گذاشتن این درون‌مایه‌ها با آنچه که امروزه در مکتب‌ها و نظریه‌های امنیتی مطرح می‌شود، کاری است بس دشوار و با امکان خطای فراوان. به‌جز خطابه دفاعیه سقراط، همه آثار افلاطون به صورت مکالمه بین دو یا چند نفر است که یا به صورت روایت مستقیم و یا به صورت روایتی از یک مکالمه می‌باشند. در همه این مکالمه‌ها (به جز آخرین اثر افلاطون یعنی نوامیس) یکی از طرف‌های مکالمه سقراط است. کوشش سقراط در بسیاری از این مکالمه‌ها بر این است که تعریف چیزهایی همانند عدالت، شجاعت، فضیلت و جز آنها را مشخص کرده و حقیقت آنها را دریابد و البته در این بین هیچ‌گاه به طور مستقیم به مفهوم امنیت نپرداخته است. در اینجا دشواری و البته حساسیت موضوع مورد بررسی این مطالعه آشکار می‌شود. دشواری - همان‌گونه که محمدعلی فروغی نیز بر آن تأکید می‌کند - از آن روست که اگرچه افلاطون فلسفه ویژه خود را دارد ولی از آنجا که این فلسفه مدون شده نیست، دستیابی به آرای افلاطون دشوار است، چه رسد به آنکه بخواهیم موضوعی را مورد جستجو قرار دهیم که در آثار وی اشاره مستقیمی به آن نشده است. باید توجه داشت که برداشت‌ها از آرای افلاطون دارای مرزهای ظریفی است که فراتر رفتن از این مرزها می‌تواند به انتساب آرای نامربوط به افلاطون و اندیشه وی یا برداشت‌های نابه‌جا از باورهای او بیانجامد.

- به‌مانند هر اندیشه انسانی دیگری، اندیشه افلاطون نیز برآمده از شرایط زیستی وی، طبقه اجتماعی‌اش، سفرهای پر شمارش و دگرگونی‌ها و رخدادهای دوران زندگی‌اش است. با این همه اندیشه وی دچار دگرگونی‌های ژرف نشده و از این‌رو نمی‌توان در نوشته‌های وی ناسازواری‌های برجسته‌ای را سراغ گرفت. به همین علت و برخلاف آنچه که درباره برخی فیلسوفان مصداق دارد، در اینجا با یک افلاطون (از دیدگاه جنس اندیشه) روبرو هستیم و تأویل امنیتی آرای وی نیز از همین یکپارچگی برخوردار است.

- آشکار است که در آرای افلاطون، واژگانی چون امنیت، امنیت ملی، امنیت سخت، امنیت نرم و مانند آنها وجود ندارد. پس هرکجا که از این واژگان بهره گرفته شده، باید شیوه استنتاجی این بررسی و رویکرد هرمنوتیکی به کار گرفته شده در آن را پیش چشم داشت.
- بررسی‌های زیر را نباید به معنای ارزش‌گذاری به باورها و آرای افلاطون تلقی کرد و بیرون‌کشیدن مفاهیم امنیتی از آرای وی را هم نباید در حکم تأیید این آرا دانست. هدف این بررسی استنتاج رویکردی امنیتی از آثار افلاطون با عطف به سوبه‌های امنیت (امنیت سیاسی، امنیت اجتماعی، امنیت اقتصادی و امنیت نظامی) و شناسایی مرجع، مسئله و ابزار امنیت در این رویکرد، سبک‌بال از داوری‌های ارزشی است.

### الف) مفاهیم کلیدی

پیش از آغاز بحث لازم است که مقصود از مفاهیم اصلی مورد استفاده در این مطالعه روشن گردد. بنابراین تلاش می‌شود که تعریف روشنی از مفاهیم به کار گرفته شده در متن و فرضیه، ارائه شود:

- فلسفه امنیت مبتنی بر رهایی: فلسفه امنیتی که در آن امنیت بر پایه رابطه میان بازیگران گوناگون بر ساخته می‌شود و عناصری چون رعایت عدالت، حقوق بشر و مانند آنها، ایجادکننده امنیت می‌باشند (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۰).
- فلسفه امنیت مبتنی بر قدرت: «فلسفه امنیتی که در آن انباشت قدرت، به‌ویژه قدرت نظامی و بایسته‌های آن مانند دارایی، پول، سلاح، ارتش و غیره ایجادگر امنیت هستند» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۰).
- امنیت: «تداوم بقا و به دوربودن از تهدیدهای نابودگر» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۰).

- **مرجع امنیت:** «مرجع امنیت، از جمله ارکان تحلیلی مفهوم امنیت است که در پاسخ به پرسش امنیت برای چه کسی؟ و برای چه چیزی؟ شکل می‌گیرد و نقطه عزیمت تحلیل‌های امنیتی است. فرد، مردم، دولت، اجتماع یا بخشی از گروه‌های اجتماعی مانند طبقه کارگر و غیره می‌توانند مرجع امنیت باشند» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۲).
- **مسئله امنیتی:** «عبارت از چیستی یا کیستی تهدیدکننده مرجع امنیت است. به عبارت دیگر این مفهوم بیان می‌کند که مرجع امنیت توسط چه کسی یا چه چیزی در معرض تهدید قرار دارد» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۳).
- **ابزار امنیت:** «عبارت است از شیوه و چگونگی دستیابی مرجع امنیت به امنیت» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۵).
- **امنیت نظامی:** «توانایی‌های تهاجمی و دفاعی مسلحانه در برابر تهدیدهای خارجی».
- **امنیت سیاسی:** «بر ثبات سازمانی دولت، سیستم‌های حکومتی وایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش و به طور کلی حفاظت از اجزای دولت دلالت دارد. اجزای دولت شامل ایده دولت (که مشروعیت حکومت بر آن بنا شده)، مظاهر نهادینه حکومت (نهادهایی که پایگاه مادی حکومت را هدایت کرده و بر آن حکومت می‌کنند و شامل تمامی دستگاه حکومت، مراحل و هنجارهای اجرایی، قانونگذاری و اداری یا قضایی که از طریق آنها فعالیت می‌کنند، می‌شوند) و پایگاه مادی حکومت (شامل جمعیت، سرزمین، منابع طبیعی و ثروت‌های بشری) است» (بوزان، ۱۳۸۹: ۳۴).
- **امنیت اقتصادی:** بر توانایی برای حفظ سطوح قابل قبولی از رفاه برای قشرهای اجتماعی، دلالت می‌کند. به گونه‌ای که جامعه در برابر تهدید جنگ، آشوب، نزاع و دشمنی داخلی بر سر مسائل اقتصادی و توزیع منابع مادی، ایمن باشد.
- **امنیت اجتماعی:** حفظ همبستگی اجتماعی در برابر تهدیدهایی که جامعه را به گروه‌های اجتماعی متعارض بخش‌بندی می‌کند.

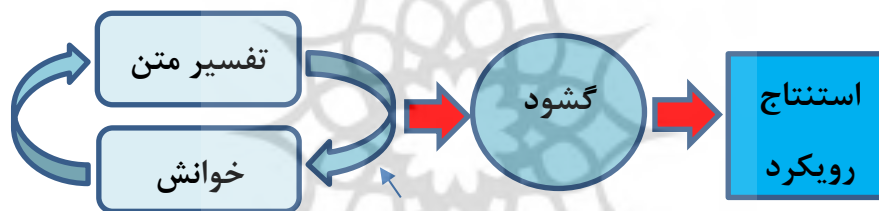
**ب) رویکرد نظری**

در مطالعه پیش‌رو از روش هرمنوتیکی بهره گرفته شده است. «مسئله بنیادی در هرمنوتیک مسئله تفسیر است. از دیدگاه معرفت‌شناسانه، تفسیر با تبیین متفاوت است. تفسیر دارای معانی ضمنی ذهنی خاصی است که برآمده از درگیری خواننده در فرایند فهم رابطه دوسویه میان تفسیر متن و تفسیر خود است که به دور هرمنوتیکی تعبیر می‌شود. تفسیر به جریان‌انداختن دور هرمنوتیکی است که از درون کندوکاوهای مرتبط با آن جهان‌های بازتاب‌داده‌شده توسط یک اثر نوشتاری و خودفهمی‌ها از این جهان‌ها شکل می‌گیرند. متن‌های ادبی درباره یک جهان سخن می‌گویند که جهان آن اثر است. این جهان کلیت ارجاع‌های گشوده‌شده توسط متن است. متن‌ها به وسیله ارجاع‌های غیراشاره‌ای متن، به سوی یک جهان ممکن اشاره می‌کنند. به این ترتیب، متن‌ها از جهان‌های ممکن و راه‌های ممکن منطبق‌کردن خویش با این جهان‌ها سخن می‌گویند. خواننده متن با فراروی از موقعیت خود به عنوان خواننده، خوانش خود را از متن بر پایه جهان ممکن که متن برایش می‌گشاید و آشکار می‌سازد، عرضه می‌کند و این به مثابه آن چیزی است که گادامر «آمیزش افق‌ها» می‌نامد» (ریکور، ۱۳۸۵: ۱۳۰ و ۱۲۹). بدین‌سان تفسیری از متن ارائه می‌شود که مطابق دیدگاه «پل ریکور» تفسیری اصیل است، چراکه به نوعی از تصاحب انجامیده است. آشکار است که این تصاحب، تجربه‌ای ناهم‌ساز با متن نیست، زیرا برآمده از افق‌های جهانی است که متن، رو به آن گشوده است و درون مرزهای جهان‌های گشوده‌شده توسط متن پدیدار می‌شود.

روش هرمنوتیکی به‌کارگرفته‌شده در اینجا برپایه برداشتی ویژه از دیدگاه‌های هرمنوتیکی «پل ریکور» و «هانس گئورگ گادامر» قرار دارد. بررسی حاضر تلاش می‌کند تا از طریق دور هرمنوتیکی حاصل از تفسیر متن و تفسیرهای برآمده از خوانش معطوف به مفهوم امروزین امنیت از متن، معانی ضمنی ذهنی ویژه متن درباره امنیت (به مفهوم امروزی) را از درون آن بیرون



کشیده و بدین سان ارجاع‌های غیراشاره‌ای متن را که به سوی یکی از جهان‌های ممکن متن (در اینجا جهان تفسیر در باب مفهوم امنیت) گشوده هستند، بازیابد. به این ترتیب، خوانشی از متن (در اینجا آثار افلاطون) ارائه می‌گردد که این جهان ممکن را گشوده ساخته و آشکار می‌سازند. خوانشی که گونه‌ای هم‌پیوندی میان مفهوم و سویه‌های امنیت (ارجاع‌های غیراشاره‌ای متن) با اندیشه سیاسی افلاطون برقرار می‌کند. در اینجا هدف مشخص، استنتاج رویکردی امنیتی از آثار افلاطون با عطف به سویه‌های امنیت (امنیت سیاسی، امنیت اجتماعی، امنیت اقتصادی و امنیت نظامی) و شناسایی مرجع، مسئله و ابزار امنیت در این رویکرد است. شکل زیر مکانیسم روش هرمنوتیکی به کارگرفته شده را نشان می‌دهد:



شکل ۱: دور هرمنوتیکی

### ج) بازنمایی سویه‌های امنیت در آرای افلاطون

این مطالعه تلاشی است برای گشایش جهان تفسیر درباره مفهوم امنیت در اندیشه سیاسی افلاطون با نگرش به رویکردهای نوین امنیتی. از این رو روش بخش‌بندی مطالعه به سویه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در پیش گرفته شده است. مطالعات امنیتی در آغاز رویکردی تک‌سویه داشت. در این رویکرد، امنیت نظامی در برابر تهدیدات خارجی یگانه موضوع محوری بود. ملاحظات مربوط به دوران جنگ سرد نیز به این تک‌سویگی دامن می‌زد.

از اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی، این برداشت تک‌سویه از امنیت به تدریج با چالش‌های جدی روبرو شد. در نتیجه، مطالعات امنیتی چشم‌انداز گسترده‌تری پیدا کرد که سویه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و زیست‌محیطی را نیز در کنار سویه نظامی دربرمی‌گرفت<sup>۱</sup>. به این ترتیب مطالعات جدیدتر، امنیت اجتماعات بشری را به پنج مقوله امنیت نظامی، امنیت سیاسی، امنیت اجتماعی، امنیت اقتصادی و امنیت زیست‌محیطی تقسیم‌بندی می‌کند. از آنجا که مقصود این بررسی نیز بیرون‌کشیدن درون‌مایه‌های هم‌پیوند با مفهوم امنیت از بطن اندیشه سیاسی افلاطون با توجه به رویکردهای کنونی در مطالعات امنیتی است، این مطالعه هم از همین روش پیروی خواهد کرد. البته چون در نوشته‌های افلاطون، ارجاع‌های غیراشاره‌ای به مفهوم امنیت زیست‌محیطی وجود ندارد، مطالعه پیش‌رو به سویه‌های چهارگانه نظامی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بسنده کرده است.

## ۱. امنیت نظامی

به باور افلاطون، شکل‌گیری جامعه انسانی و کوشش این جامعه برای دستیابی به ثروت و رفاه هرچه بیشتر نیاز به امنیت سخت‌افزاری را می‌آفریند. بنیاد پیدایش جامعه، نیاز انسان‌ها به یکدیگر برای رفع نیازهای زندگی خود است ولی اگر جامعه‌های انسانی سودای توانگری و رفاه داشته باشد و بخواهند با گذر از زندگی ساده - که تنها ویژه برآوردن نیازهای بنیادی چون غذا، پوشاک، مسکن و جز آن است - به جامعه‌ای آکنده از ثروت و رفاه و تجمل دست یازند، آن‌گاه است که نیازمند گسترش خود و دست‌اندازی به داشته‌های جوامع همسایه هستند

۱. برای مطالعه بیشتر ن. ک رحیمی، علیرضا (۱۳۹۵)، رابطه شکننده دموکراسی و امنیت ملی در ایران ۱۲۸۵ تا ۱۳۹۲،

(افلاطون، ۱۳۵۳: ۹۱). این امر، یعنی آرزوی به دست آوردن مال، علت بنیادی همه جنگ‌هاست (افلاطون، ۱۳۴۴: ۳۰ و ۳۱). اینجاست که نیاز به ایستادگی در برابر تازش همسایگان ایجاد می‌شود و امنیت سخت‌افزاری، ضرورت خود را نشان می‌دهد.

در سایه نیاز جامعه به امنیت سخت‌افزاری، موضوعاتی چون ویژگی‌های سپاهیان (پاسداران)، چگونگی پرورش آنها و روش زندگیشان، همچون یک نیاز بنیادی برجسته می‌شود. بخش شایان نگرشی از کتاب «جمهوری» به کارکردهای پاسداران، چگونگی تربیت بدنی و رزمی، فرهنگ و اخلاق بایسته، شیوه پرورش این اخلاق و فرهنگ، روابط جنسی و شیوه فرزندآوری، ویژگی‌های فرماندهی، شیوه زندگی، مسکن، مال و دستمزد آنها و همچنین بایسته‌های فرهنگی هم‌پیوند با این شیوه زندگی همچون موسیقی، شعر و داستان‌های فراخور این قشر اجتماعی می‌پردازد. برای نمونه وی به دوری‌جستن پاسداران از مال و تجمل (جز آنچه ضروری است) تأکید فراوان می‌کند و گرایش پاسداران به گردآوری مال و ابزارهای تجمل را سبب کینه‌ورزی دوسویه آنها با سایر مردمان و زوال و فروپاشی جامعه می‌داند (افلاطون، ۱۳۵۳: ۳-۱۷۲). همچنین کسانی را برای فرماندهی پاسداران شایسته می‌داند که افزون بر برخورداری از کاردانی و چیره‌دستی بایسته و سربلندی در آزمایش‌های گوناگون، از دیدگاه اخلاقی و شخصیتی نیز از هرکاری که به زیان جامعه باشد، پرهیزند و همواره نیک‌خواه جامعه بوده و این ویژگی را در زمان سختی یا خوشی و در برابر فریب و نیرنگ فرونگذارند (افلاطون، ۱۳۵۳: ۱۶۵ و ۱۶۶). از میان این موشکافی‌هاست که افلاطون به این باور می‌رسد که سپاهی‌گری نیازمند انسان‌هایی است که از ذوق و استعداد این کار برخوردار باشند و هر فردی را یارای ورود به این عرصه نیست - همانگونه که سایر کاویژه‌های اجتماعی نیز نیازمند انسان هماهنگ با سرشت این کاویژه‌هاست.

نیاز امنیتی دیگر که بی‌ارتباط با موضوع امنیت سخت‌افزاری نیست، چگونگی نگهداری و حفاظت از شهرهاست. به این موضوع نیز در کتاب «جمهوری» و به‌ویژه در کتاب «قوانین» پرداخته شده است. در این باره به موضوعاتی چون مکان‌یابی ساخت شهرها، چگونگی نگهداری از مرزها و ساخت موانع امنیتی اشاره شده است:

«... وظایف دشتبان و دستیاران ایشان به شرحی است که بیان می‌کنم: نخست باید راه هجوم دشمنان را ببندند. بدین منظور هر جا ضرورتی باشد حصار خواهند ساخت و خندق خواهند کند...» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۹۸)

«... شهر را... باید دایره‌وار در نقطه‌ای مرتفع بنا نمود تا هم پاکیزه بماند و هم دفاع از آن آسان باشد...» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۲۱۸)

در ذیل این موضوع می‌توان اشاراتی هم به آرای افلاطون درباره آموزش فنون نظامی و رزمی داشت. وی ضمن منع تن‌آسایی و ذکر زیان‌ها و تهدیدهای برخاسته از زندگی تن‌آسایانه، ضرورت ایجاد آموزشگاه‌هایی برای آموزش ورزش و فنون جنگ به هزینه شهر را یادآور می‌شود که در آنها «نه تنها پسران و مردان بلکه دختران و زنان نیز همه آن آموزش‌ها را دست‌کم به اندازه‌ای که برای دفاع از شهر ضروری است، فراگیرند.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۲۵۸) همچنین «هر جامعه‌ای باید افزون بر برگزاری مسابقات در ورزش‌هایی که برای جنگ سودمند است، دست‌کم یک‌بار در ماه و در صورت ضرورت بیش از یک‌بار در ماه با ابزار واقعی جنگی و نه ابزار تمرینی، تمرین جنگ کند.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۲۷۹ و ۲۲۷۷ و ۲۲۷۴) این امر نکته‌ای است که افلاطون بر بایستگی قانونی آن تأکید می‌کند و از این چشم‌انداز می‌توان آن را با قانون خدمت وظیفه اجباری در روزگار ما قیاس کرد. وی علت اینکه جوامع هم‌روزگارش چنین تدابیری را به کار نمی‌بندند، دو علت می‌داند: نخست، دل‌مشغولی همه دقایق زندگی مردم به کسب ثروت و گردآوری زر و سیم؛ و دیگری، جدایی حاکمان از مردم

تحت حکومت‌های دموکراسی، الیگارشی و استبدادی. در این حکومت‌ها ترس حاکمان از زبردستان آنان را برمی‌انگیزاند تا زبردستان را از ویژگی‌های سلحشوری به دور دارند. یکی از تهدیدهای بنیادی برای امنیت نظامی، شکل‌گیری دودستگی‌ها در جامعه است. چه این دودستگی در بین زمامداران رخ دهد، چه میان زمامداران و توده مردم پدیدار شود. دودستگی میان زمامداران و توده مردم از سه راه امنیت نظامی را تهدید می‌کند. نخست، به دلیل هراس حکومت از مسلح کردن زبردستان برای رویارویی با تهدید بیرونی (به دلیل امکان وقوع شورش) (ن.ک: افلاطون، ۱۳۵۳: ۴۱۶) و همچنین گسترش روح سلحشوری در آنها. دوم، به دلیل بی‌میلی زبردستان به یاری حکومت در هنگام جنگ (ن.ک: افلاطون، ۱۳۶۶: ۲۱۲۵). سوم، ایجاد امکان دخالت نیروهای نظامی بیگانه به سود حاکمان یا زبردستان. «دودستگی بین زمامداران نیز به ناهمگونی اندیشه و شیوه کنش آنها خواهد انجامید. این امر در اثر کشمکش آنها بر سر قدرت و ثروت و به بردگی کشیده شدن جامعه، به دوگانگی حاکمان و زبردستان کشیده خواهد شد» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۴۰۴) که پیامدهای ناگوارش در هنگام جنگ با نیروهای بیگانه برشمرده شد. افلاطون برای جلوگیری از ایجاد دودستگی در جامعه راهکارهایی چون سازماندهی اشتراکی زندگی طبقات زمامدار و پاسدار، برآورد دوران‌های زاد و ولد در جامعه، بهره‌گیری از پاسداران برای جلوگیری از تقسیم جامعه به توانگران و تهیدستان و غیره را ارائه می‌دهد.

با این همه در لن‌دیشه افلاطون امنیت سخت‌افزاری از بایستگی امنیت نرم (به تعبیر امروزی) برخوردار نیست. وی به روشنی بر این باور پای می‌فشارد که اگر جامعه‌ای به درستی سامان داده شود و از سازمان و قانون درست بهره بگیرد، نیرومندترین کشور جهان خواهد بود و نیازی به سپاهیان فراوان نخواهد داشت (افلاطون، ۱۳۵۳: ۱۸۱). وی گسترش سرزمینی بیش از اندازه را (آنچه که وی ریشه نیاز به دست‌اندازی به داشته‌های جوامع دیگر و علت جنگ

میان کشورها می‌داند) از بین‌برنده وحدت و همبستگی جامعه می‌داند (افلاطون، ۱۳۵۳: ۱۸۲) و هشیاربودن رهبران جامعه درباره لزوم کرانمندبودن گسترش کشور، از سفارش‌های کلیدی وی است. به این ترتیب امنیت سخت، چه از دیدگاه نیاز به جنگ و چه از سویه نقش آشکار امنیت نرم در نیرومندی و توانمندی جامعه، در برابر امنیت نرم رنگ می‌بازد. جایگاه ارزشمند آنچه که امروزه به عنوان امنیت نرم از آن یاد می‌شود در اندیشه وی تا آنجاست که برخی کارکردها را برای پاسداران در همین راستا تجویز می‌کند. برای نمونه از آنجا که وی تقسیم جامعه به توانگران و تهیدستان را برای کشور زیان‌بار می‌داند، یکی از وظیفه‌های پاسداران را جلوگیری از ظهور این دو دشمن اجتماعی (توانگری و تهیدستی) عنوان می‌کند (افلاطون، ۱۳۵۳: ۱۹۸). اگرچه افلاطون به فلسفه مبتنی بر قدرت در برابر تهدیدهای نظامی (خارجی) توجه ویژه کرده است ولی در تحلیل نهایی به رویکردی مبتنی بر فلسفه رهایی متوجه می‌شود؛ از همین روست که قانون و شیوه درست سازماندهی جامعه به عنوان ابزارهای قدرت و نیرومندی کشور شناخته می‌شوند. این موضوع با کنکاش در آن دسته از آرای افلاطون که با سویه‌های دیگر امنیت ارتباط می‌یابند، آشکارتر خواهد شد.

## ۲. امنیت اجتماعی

در مبحث امنیت اجتماعی باید بر مهم‌ترین عنصر این مفهوم، یعنی «همبستگی اجتماعی» متمرکز شویم زیرا آرای پرداخته‌شده افلاطون در این مبحث نیز بر گراگرد موضوع همبستگی اجتماعی می‌گردد و دیگر عنصرهای هم‌پیوند با موضوع امنیت اجتماعی را می‌توان در پرتو دیگر سویه‌های امنیتی مانند امنیت سیاسی و امنیت اقتصادی مورد بررسی قرار داد.

آرای افلاطون درباره آنچه که امروزه از آن با نام «همبستگی اجتماعی» یاد می‌شود، از ستیزش‌انگیزترین آرای اوست و بیشترین فاصله را با باورها و شیوه زندگی انسان روزگار ما دارد؛ چراکه وی انبازش زنان و فرزندان در بین سرپرستان و پاسداران جامعه را ریشه بنیادی همبستگی اجتماعی قلمداد می‌کند. برهان وی در این زمینه از نقش پیوندآمیز اشتراک غم و شادی آغاز می‌شود. برپایه برهان وی «هر پدیده‌ای که گروهی از جامعه را شادمان و گروه دیگری را غمناک کند، جدایی افراد جامعه از یکدیگر را در پی دارد. اشتراک در غم و شادی برگرفته از آن است که همه افراد جامعه بتوانند کلماتی مانند «مال من» و «مال غیر» را درباره چیز یگانه‌ای به کار برند. جامعه‌ای که رنج و راحت هر فردی از افراد خود را رنج و راحت خود قلمداد کند. چنین امکانی در جامعه‌ای پدید می‌آید که زنان و فرزندان در میان حاکمان و پاسداران هم‌وند باشند. چراکه در این صورت گمان بر این خواهد بود که همه افراد جامعه پدر یا مادر، خواهر یا برادر و یا فرزند آنان خواهد بود». (افلاطون ۱۳۵۳: ۲۵۵-۲۵۱) در پرتو همین برهان است که عدم تعلق زمین، خانه، مال و ثروت به حاکمان و پاسداران به یکی از قوانین افلاطون در کتاب جمهوری تبدیل می‌شود. «هم‌وندی زنان و فرزندان در نزد زمامداران و پاسداران در کنار ناوابستگی آنها به مال و ثروت، خطر تجزیه و فروپاشی جامعه را از میان برخواهد داشت، زیرا همه چیز را مال مشترک خود دانسته، هدفی یگانه خواهند داشت و در غم و شادی یکدیگر شریک خواهند بود». (افلاطون، ۱۳۵۳: ۲۵۶). به این ترتیب، همبستگی اجتماعی در باور افلاطون به همبستگی میان طبقات حاکم میل می‌کند. اگرچه وی از پایه‌ای تثوریک که تمامی افراد و قشرهای اجتماعی را دربرمی‌گیرد (شادی و غمناکی متقابل گروه‌های اجتماعی) آغاز می‌کند ولی بدون هیچ توضیحی، تنها انبازش زنان و فرزندان در بین طبقات حاکم را از این پایه تثوریک همگانی، نتیجه می‌گیرد. ریشه این دیدگاه به باور افلاطون درباره نقش بنیادی وحدت حاکمان در ایجاد انسجام اجتماعی بازمی‌گردد. افلاطون بر آن بود «تا

زمانی که دوگانگی و دودستگی در میان نیروهای حاکم پدیدار نشود، هیچ‌گونه شورشی از سوی سایر شهروندان حکومت را تهدید نخواهد کرد و هیچ نزاعی نیز میان خود این شهروندان به‌وقوع نخواهد پیوست» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۲۵۷ و ۲۵۶).

چگونگی تحقق جامعه افلاطونی از پرسش‌های بنیادی است که جستجوگران اندیشه افلاطون با آن روبرو خواهند شد. وی در دنباله کتاب جمهوری به راهکارهایی درباره چگونگی گذران زندگی زمامداران و پاسداران در شرایط نابرخورداری از مال و ثروت و همسر و غیره، پرداخته است و البته بر این امر پای می‌فشرده که جامعه بازنمایی شده در کتاب، قابلیت تحقق با همان کیفیت را در جهان بیرونی ندارد و مقصود، همگونی هرچه بیشتر جامعه تحقق‌یافته با جامعه بازنمایی شده است (افلاطون، ۱۳۵۳: ۲۷۲). بدین‌سان سنجه‌ای در اختیار تفسیرگران اندیشه افلاطون قرار می‌گیرد تا به میانجی آن، جوامع برپاشده برپایه باورها و شیوه زندگانی انسان امروز را با جامعه مورد پسند افلاطون بسنجند.

افلاطون یکی از علت‌های کاهش همبستگی اجتماعی را رواج بیش از اندازه آزادی‌ها در جامعه می‌داند. این وضعیت ویژه دموکراسی‌هاست. برابری حقوقی همگان و برخورداری از آزادی کامل برای شکستن هنجارها و سلسه‌مراتب اجتماعی بنیان این آشفتگی‌هاست:

«پدر و فرزند از حقوق یکسان برخوردار می‌شوند، بیگانه با شهروند برابر می‌شود، استاد از شاگرد می‌هراسد، آزادی و برابری کامل میان زنان و مردان حاکم می‌شود و سرانجام نیز روزی می‌رسد که برده و خواجه نیز با یکدیگر برابر خواهند شد. افراد جامعه دیگر هیچ حد و قیدی را نمی‌شناسند و اگر کسی بخواهد به آنان حکمی کند خشمگین خواهند شد.» (افلاطون، ۱۳۵۳:



### ۳. امنیت سیاسی

بخش‌های شایان نگرشی از نوشته‌های سیاسی افلاطون به آنچه که امروزه مفهوم «امنیت سیاسی» از آن مراد می‌شود، بازمی‌گردد. بنا به رأی «بری بوزان»، امنیت سیاسی بر «ثبات سازمانی دولت، سیستم‌های حکومتی وایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش و به طور کلی حفاظت از اجزای دولت دلالت دارد. اجزای دولت شامل ایده دولت (که مشروعیت دولت برآن بنا شده)، مظاهر نهادینه دولت (نهادهایی که پایگاه مادی دولت را هدایت کرده و برآن حکومت می‌کنند و شامل تمامی دستگاه حکومت، مراحل و هنجارهای اجرایی، قانونگذاری و اداری یا قضایی که از طریق آنها فعالیت می‌کنند، می‌شوند) و پایگاه مادی دولت (شامل جمعیت، سرزمین، منابع طبیعی و ثروت‌های بشری) است.» (بوزان، ۱۳۸۹: ۳۴). اگر این تعریف بوزان را معیار قرار دهیم، در نوشته‌های سیاسی افلاطون گفتارها و آموزه‌های فراوانی را در این باره بازخواهیم شناخت. به‌طور مشخص در بخش‌های شایان نگرشی از دو کتاب «جمهوری» و «نومیس» (قوانین)، گفتگوهای پر دامنه‌ای در این باره وجود دارد. جستارهای افلاطون درباره «چگونگی فروپاشی و دگردیسی حکومت‌ها»، «چگونگی پایایی حکومت» (یا همان مفهوم بقای سیاسی) و «از میان رفتن روح همکاری در کشور در نتیجه جدایی حاکمان از توده مردم» (به تعبیر امروزی شکاف ملت-حاکمیت) از این گونه‌اند.

#### ۳-۱. فروپاشی و دگردیسی حکومت‌ها

یکی از جستارهای پراچی که افلاطون به گستردگی به آن پرداخته و با پرسمان امنیت نیز هم‌پیوندی استواری دارد، چگونگی دگردیسی حکومت‌هاست. افلاطون پنج نوع حکومت (الیگارش، دموکراسی، استبدادی، تیموکراسی و آریستوکراسی) را بازشناسی کرده که چهار

نوع از آنها را به عنوان حکومت‌های بد و ناقص معرفی می‌کند و از این میان آریستوکراسی را به عنوان بهترین نوع حکومت تشخیص می‌دهد (ن.ک: افلاطون، ۱۳۵۳: ۴۰۲ و ۴۰۱) این همان حکومتی است که وی به کالبدشکافی آن در اندیشه خود، به‌ویژه در کتاب جمهوری پرداخته است. اگرچه ناپایداری و سستی به آسانی در این حکومت راه نخواهد یافت ولی این حکومت نیز به مانند همه پدیدارهای دیگر دستخوش نیستی و دگرگونی خواهد بود. «دگرگونی این حکومت هم برخاسته از دوگانگی زمامداران است» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۴۰۴) که در اثر نامتوازن شدن استعداد فرمانروایی در میان نیروهای حاکم پدیدار می‌شود. در اینجا از یک تحلیل زیستی از طریق مقایسه بین جامعه انسانی با دوران زندگی گیاهان و جانوران برای توضیح این باور خود و چگونگی پیدایش دوگانگی در آریستوکراسی بهره می‌گیرد. هر گیاه یا جانوری در درازنای زندگی خود دوره‌ای از شکوفایی را پشت سر می‌گذارد که از پس آن دوره‌ای از پژمردگی و بی‌حاصلی فرا خواهد رسید. دولت‌ها از جمله دولت آریستوکرات هم برکنار از این فرایند نیستند. از این‌رو آریستوکراسی‌ها باید همواره بکوشند تا از طریق برآورد موشکافانه دوران‌های مناسب برای زاد و ولد، دولت خود را همواره در وضعیت شکوفایی قرار داده و از پژمردگی آن جلوگیری کنند. وی از طریق محاسبه هندسی بنیانی برای این کار به دست می‌دهد. اگر این بنیان رعایت نشود، کودکان آینده از درون‌مایه و استعداد بایسته برخوردار نخواهند بود و حتی اگر بهترین آنها توسط زمامداران برای زمامداری برگزیده شوند از آنجا که از اصالت ذاتی بایسته برخوردار نیستند، نمی‌توانند در تربیت روحی و جسمی زمامداران آینده کارآمدی بسنده را داشته باشند. پیامد این فرایند، آمیخته‌شدن سرشت‌های گوناگون (سرشت‌های شایسته برای زمامداری و دیگر سرشت‌ها که به‌کار زمامداری نمی‌آیند) در پهنه زمامداری خواهد بود و به دنباله آن، ناهمگونی در اندیشه و شیوه کنش سیاسی در بین زمامداران و دستیاران آنها رخ خواهد نمود و دوگانگی و دودستگی در بین آنها پدیدار خواهد شد. سرانجام این روند، تقسیم

ثروت جامعه میان این گروه‌ها و تلاش برای استیلا بر دیگر قشرهای اجتماعی و به بردگی کشیدن آنها خواهد بود. در اینجا است که حکومت آریستوکراسی از درون مایه خود خالی شده و با تیموکراسی یا تیمارشی جایگزین می‌شود. با توجه به آنکه جنگ‌جویی، جاه‌طلبی، حرص ثروت، چپاول ثروت دیگران و قانون‌گریزی، ویژگی‌های حکومت تیموکراسی هستند، می‌توان به گمانه‌زنی درباره نامنی‌های برآمده از این نوع حکومت پرداخت.

در مقام بهره‌جویی امروزی از اندیشه افلاطون، می‌توان دو برداشت آنتاگونیستی از شرط دوگانگی زمامداران به عنوان علت دگرگونی حکومت‌ها به دست داد. نخست، برداشتی ماکیاولیستی از این شرط که به زمامداران درباره وحدت و یگانگی آنها به منظور جلوگیری از فروپاشی حکومت و حفظ امنیت رژیم‌های سیاسی هشدار می‌دهد؛ و دیگری بهره‌برداری از دوگانگی‌های درون حکومتی توسط مخالفان یک رژیم سیاسی برای تهدید امنیت آن رژیم و دستیابی به مقصود تغییر حکومت. البته باید این نکته را نیز به نگرش درآورد که در اندیشه افلاطون ثبات یا دگرگونی یک حکومت تنها هنگامی سعادت و نیک‌بختی جامعه و افراد آن را تضمین خواهد کرد که که کشور از ویژگی‌هایی که افلاطون در آثار خود به آنها پرداخته - و به بخشی از آنها در این نوشتار اشاره شد- برخوردار باشد و فیلسوفان راستین که شرایط روحی و جسمی بایسته را دارند بر آن حاکم باشند؛ و گرنه فروپاشی حکومت‌ها و نابهنجاری‌های ثبات‌شکن برجای خواهند ماند.

چگونگی دگردیدی گونه‌های دیگر حکومت و شرایط فروپاشی آنها در نزد افلاطون، با توجه به نزدیکی برخی از این گونه‌ها به حکومت‌های امروزی درخور بررسی است. حکومت تیموکراسی با ویژگی‌هایی چون تغییر پی‌درپی قوانین با هدف کسب مال توسط صاحب‌منصبان؛ افول اخلاقی در مسابقه همگانی برای کسب مال و ثروت؛ و پیوند جایگاه سیاسی با میزان دارایی شناخته می‌شود. در نتیجه این فرایندها، سرداران و دولتمردان شایسته دچار افترا و بدخواهی

شده و به مرگ، تبعید، محرومیت از حقوق اجتماعی و مصادره اموال محکوم می‌شوند. در چنین شرایطی «حرص مال در فرزندان این سرداران و دولتمردان که گرفتار تنگدستی شده‌اند، بروز کرده و به دست آوردن ثروت به برترین ارزش جامعه تبدیل می‌شود» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۴۲۰). این روند به جایگزینی تیموکراسی با الیگارشی می‌انجامد. الیگارشی، حکومتی است که در دست توانگران است و بر پایه ارزش ثروت استوار است. در این حکومت توانگری جایگزین شایستگی در کسب مقام‌های دولتی می‌شود و جامعه به دو بخش توانگران و تنگدستان تقسیم‌بندی می‌شود. چنین جامعه‌ای هم با تهدیدهای درونی روبروست (به دلیل دشمنی توانگران و تهیدستان) و هم در برابر تهدیدهای بیرونی توان دفاع شایسته از خود را ندارد؛ چراکه «توانگران حاکم از مسلح کردن تنگدستان برای مقابله با تهدید بیرونی هراس دارند» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۴۱۶).

جنگ داخلی یا دخالت نیروهای خارجی به دگردیسی حکومت الیگارشی به دموکراسی می‌انجامد. «از آن رو که در حکومت الیگارشی زمامداران و فرزندانشان با خوشی و تن‌آسایی خو گرفته‌اند، این حکومت سست و ناتوان است و با کوچکترین بهانه‌ای تباہ می‌گردد. در میانه دشمنی و ستیز توانگران و تهیدستان این امکان وجود دارد که دولتی الیگارشی به یاری زمامداران یا دولتی دموکرات به یاری تنگدستان بشتابد یا بدون وجود علتی بیرونی، جنگ داخلی پدیدار شود. اگر در این جنگ زبردستان پیروز شوند، توانگران را کشته یا از کشور اخراج می‌کنند و در بین خود برابری برای دستیابی به مقام‌های حکومتی را از طریق قرعه برقرار می‌کنند. این چنین است که دموکراسی جایگزین الیگارشی می‌شود» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۴۲۶). سرنوشت بیان‌شده برای الیگارشی‌ها توسط افلاطون، بی‌شباهت به سرنوشت بسیاری از حکومت‌های خودکامه هم‌روزگار ما یا انقلاب‌های بزرگ تاریخ نیست. می‌توان همانندی‌هایی در این خصوص در حکومت نیکارگوه در زمان سموزا، فرانسه در زمان لویی شانزدهم، روسیه در زمان رومانوف‌ها و انقلاب‌های رخ داده در این کشورها مشاهده کرد. با این تفاوت آشکار

که نقش نیروهای تولیدی در دگرگونی‌های تاریخی و سیاسی را در بسیاری از این پدیده‌ها نباید از دیده دور داشت.

ناساز با آنچه که امروز از دموکراسی‌ها مراد می‌شود، دموکراسی در اندیشه افلاطون گونه آرمانی حکومت نیست و با آسیب‌ها و تهدیدهای بسیاری روبروست. (البته در این باره باید همانندی‌ها و تفاوت‌های بین دموکراسی‌های امروزی با حکومت دموکراسی در دیدگاه افلاطون را هم به نگرش درآورد). در باور افلاطون دموکراسی حکومتی است که در آن «افراد جامعه از آزادی عمل و آزادی گفتار برخوردارند و افراد زندگی خصوصی خود را به میل خود سامان می‌دهند و در آموزش و پرورش جوانان نیز آزادی عمل برقرار است» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۴۲۹-۴۲۷). آشکار است که این روش حکومت جای چندانی در اندیشه افلاطون ندارد؛ چراکه بنیادی‌ترین اصول جامعه افلاطونی را کوچک می‌شمارد، مساوات را میان افراد برابر و نابرابر (از دید افلاطون) برقرار می‌سازد، پیرو نظمی برتر نیست، زندگی در آن تابع هیچ بایسته‌ای نیست و بی‌بندوباری نسبت به خوبی‌ها و زیبایی‌های افلاطونی در آن رواج دارد به گونه‌ای که همین زیاده‌روی در آزادی‌ها سبب فروپاشی آن است. «همانگونه که زیاده‌روی در هر چیزی به ضد آن تبدیل می‌شود، زیاده‌روی در آزادی هم به احساس نیاز جامعه به فرمانروایی مستبدانه و اسارت منجر خواهد شد.» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۴۴۰-۴۳۷) این تجربه‌ای است که به نوعی در کشور ما نیز از سر گذرانده شده است. پس از آنکه دموکراسی نوپای برخاسته از انقلاب مشروطه در نتیجه منازعات خشونت‌بار بین گروه‌های سیاسی، ترورهای سازمان‌یافته، تعطیلی و انحلال مجلس‌ها و سقوط کابینه‌ها، تنش‌های عشیره‌ای، دخالت‌ها و تجاوز بیگانگان به دوره‌ای از هرج و مرج و آشفتگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انجامید، زمینه برای برپایی یک حکومت استبدادی فراهم شد. آجودانی در این باره بیان داشته است در آن شرایط «خواست ایجاد حکومت مقتدر مرکزی به مهم‌ترین خواست‌های سیاسی مبدل گردید. دموکراسی

کمرنگی که مبانی آن روزبه‌روز در جریان گسترش مشروطیت تقلیل می‌یافت، به کنار نهاده شد و «آزادی» در راه حفظ و استقلال ایران و ایجاد حکومت مقتدر مرکزی قربانی شد. سردار سپه، رضاشاه بعدی، زمانی از راه رسید که ایران، خسته از همه افت و خیزها تشنه امنیت و آرزومند یک حکومت مقتدر مرکزی بود (آجودانی، ۱۳۸۷: ۴۴۱).

## ۲-۳. ماندگاری سیاسی

در نزد افلاطون رمز ماندگاری حکومت و به‌دورماندن آن از دگرگونی و فساد، برخورداری حکومت از ویژگی‌های دو حکومت پادشاهی و دموکراسی به طور هم‌زمان است. اگرچه در کتاب «جمهوری»، حکومت آریستوکراسی به عنوان بهترین نوع حکومت شناخته شده و چندوچون آن بازگو می‌شود ولی سرشت این حکومت از دیدگاه نوع و شیوه حکومت‌گری در کتاب «قوانین» (نوامیس) به گونه روشن‌تری بیان می‌گردد. در اینجا افلاطون «دو نوع حکومت پادشاهی و دموکراسی را به عنوان مادر همه حکومت‌ها می‌شناسد که دیگر انواع حکومت‌ها از آنها زاده می‌شوند» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۱۹). در پادشاهی اصل حکومت فردی رایج است و در دموکراسی آزادی بی‌حد و حصر. هر دوی این حکومت‌ها محکوم به تباهی و فسادند؛ چراکه در پادشاهی قدرت بیش از اندازه به حکومت داده شده و در دموکراسی آزادی جامعه از حالت اعتدال خارج گشته است. «اگر حکومت بخواهد زمانی دراز پایدار بماند باید از چنان سازمانی برخوردار باشد که ویژگی‌های هر دو نوع حکومت پادشاهی و دموکراسی را در خود جمع کرده باشد.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۱۸ و ۲۱۱۹) این دریافت از چگونگی ماندگاری حکومت و سازمان‌های دولتی ریشه در بنیادهای فلسفی افلاطون دارد که هدف قانونگذاران و بنیانگذاران جامعه را فضیلت انسانی و ایجاد اعتدال و روشن‌بینی و هماهنگی می‌داند.

بنیانگذاران جامعه نباید به دنبال آن باشند که «به حکومت قدرتی بیش از اندازه بدهند بلکه باید در این اندیشه باشند که جامعه آزاد و روشن‌بین و با خود هماهنگ باشد» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۱۹) و حکومت برخوردار از ویژگی‌های حکومت‌های پادشاهی و دموکراسی با چنین هدفی سازگارتر است.

وی برای دریافت بهتر مقصود خود نمونه‌هایی از حکومت‌های همانند با حکومت موردپسند خود را بر می‌شمارد. حکومت کوروش و داریوش در ایران و حکومت لاکدمون و کرت در یونان در این شمارند. «در لاکدمون و کرت انتخاب هم‌زمان دو پادشاه که فرزندان توأمان یکی از شهریاران بودند و واگذاری حق رأی برابر با پادشاهان به یک شورای بیست‌وهشت نفره از مردان سالخورده و گماشتن پاسدارانی که به قید قرعه برگزیده می‌شدند بر آنان، سازمان دولتی را در راه اعتدال قرار داد.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۱۷) در دوران پادشاهی کوروش نیز ایران راهی میان آزادی و استبداد در پیش گرفته بود. ایرانیان هم خود آزاد بودند و هم زیردستان (اقوام تحت حکمروایی) را تا اندازه‌ای آزاد گذاشته بودند و اصل برابری را رعایت می‌کردند. آزادی، دوستی و تبادل نظر، سبب رشد و آبادانی کشور بود. در زمان داریوش نیز وضعیت بدین‌سان بود ولی جانشینان کوروش و داریوش یعنی کمبوجیه و خشایارشا از مرز اعتدال خارج شدند و رشد و آبادانی از میان رفت. «غفلت کوروش و داریوش از تربیت فرزندان خود، بزرگ‌شدن این فرزندان در ناز و نعمت و این باور نادرست که فرزندان پادشاهان از زمان تولد کامل و نیکبخت‌اند و به راهنمایی نیاز ندارند، علت این امر بود.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۲۱ و ۲۱۲۰) در اینجا دوباره نقش بنیادی تربیت انسان در اندیشه افلاطون برجسته می‌شود و این مقوله هم‌ساز با توسعه انسانی (به تعبیر امروزی) کارکرد امنیت‌ساز خود را در پهنه سیاسی به نمایش درمی‌آورد.

نکته بسیار مهم دیگری که از دیدگاه افلاطون نقش به‌سزایی در ماندگاری سیاسی دارد، موضوع نظارت بر کارگزاران دولتی و چندوچون افراد برگزیده‌شده برای اجرای این نقش نظارتی است:

«... اگر کسانی که ناظر کردار [کارگزاران دولت‌اند]... جز آن باشند که گفتیم، رشته عدالت که سازمان‌های جامعه را به هم پیوند می‌دهد... خواهد گسست و در نتیجه... دولت به دولت‌های متعدد تجزیه خواهد گردید و پس از زمانی کوتاه از هم خواهد پاشید. بدان جهت ضروری است کسانی که داوری درباره کردار کارگزاران دولت به عهده آنها گذاشته خواهد شد، در فضیلت به مقامی بس بلند رسیده باشند.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۴۱۸)

اگرچه وی شرط فضیلت را برای ناظران کارگزاران دولتی در نظر می‌گیرد ولی برای برگزیدن آنان بهره‌گیری از آرای عمومی را پیش می‌کشد که شرح آن در کتاب قوانین آمده است. همچنین برکناری آنها از مقام خود نیز برپایه اراده عمومی و از راه بازخواست شهروندان خواهد بود:

«... اگر یکی از آنان [پس از]... انتخاب شدن به آن مقام... از مقام اخلاقی خود تنزل کند، مطابق قانون هر شهروندی حق خواهد داشت علیه او اقامه دعوی کند و رسیدگی به این دعوی با دادگاهی خواهد بود که از پاسداران قانون و دیگر افرادی که عهده‌دار نظارت بر کردار کارگزاران دولت‌اند و دادرسان برگزیده، تشکیل خواهد یافت.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۴۲۱)

در مقام سنجش، می‌توان این نظریه را با وضعیت نهادهای نظارتی، چگونگی سازماندهی و چندوچون به‌کارگماری افراد در این نهادها و شرایط برکناری آنها در کشورهای گوناگون مقایسه کرد و پیشینه و کارکرد این‌ها و نقش‌شان در ماندگاری نظام‌های سیاسی را بررسی کرد.

انجمن پاسداران قانون، نهاد دیگری است که نقش به‌سزایی در ماندگاری سیاسی دارد؛ به‌گونه‌ای که افلاطون این نهاد را لنگر جامعه و دولت می‌خواند:



«...در کشور ما انجمنی خواهد بود از ده تن از سالخورده‌ترین پاسداران قانون و... آن انجمن لنگر جامعه و دولت ماست و اگر به‌نحوی درست تشکیل یابد و اداره شود قانون ما را از هر گزند مصون نگاه خواهد داشت.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۴۲۱)

به این ترتیب مشخص می‌شود که قانون (البته قانونی که برپایه شرایط پیش گفته باشد)، نگهداری بایسته آن، واگذاری نگرانی از آن به افراد شایسته و رعایت آن بنیاد ماندگاری سیاسی و امنیت دولت در اندیشه افلاطون است.

به باور افلاطون همه آنچه که وی درباره ساختن و برپاداشتن جامعه نیک‌بخت و استواری و پایداری آن (به تعبیر ما امنیت آن) بیان می‌کند، تنها هنگامی قابلیت تحقق کمال یافته دارد که فیلسوفان زمامداری جامعه را برعهده داشته یا زمامداران به راستی دل به فلسفه بسپارند. فیلسوف از دیدگاه وی کسی است که «در جستجوی دانش کل بوده و شیفته تماشای حقیقت باشد» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۲۹۵ و ۲۹۴). مقصود از حقیقت در اندیشه وی هستی یگانه و جاودانی است که تغییرناپذیر است و نیستی و تباهی به آن راه ندارد (و بر چنین بنیانی است که نظریه مثل افلاطونی آفریده می‌شود). البته فیلسوف بودن شرط لازم و نه کافی زمامداری است و زمامدار جامعه افلاطونی افزون بر این ویژگی باید تجربه و توانایی بایسته (هم دانش نظری و هم تجربه) را نیز داشته و از دیگر ویژگی‌های زمامداری (راستگویی، اعتدال، خوشتنداری، شجاعت و جز آنها) هم برخوردار باشد (افلاطون، ۱۳۵۳: ۲۹۱ و ۲۹۰). وی هیچ‌یک از انواع حکومت‌های هم‌روزگار خود را سازگار با فلسفه نمی‌داند و فیلسوفان را مردمانی مهجور برمی‌شمرد که جایگاه و ارزشی در جامعه ندارند و راه مردمان جامعه برخلاف راه این فیلسوفان است (افلاطون، ۱۳۵۳: ۳۱۳ و ۲۹۹) با این همه وی نکته‌ای باریک‌اندیشانه را به میان می‌کشد و آن همراهی سجایای فطری فیلسوف با تربیت درست است که در غیر این صورت «فیلسوفان درون‌مایه تباه‌شدن را خواهند داشت و این امکان وجود دارد که بزرگترین فجایع را برای

کشورها و افراد رقم بزنند» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۳۱۰). به هر روی برپایه تأکید افلاطون برای آنکه دولت و قانون اساسی آن از آسیب‌ها در امان بماند، زمامدار یا «زمامداران باید فیلسوفانی باشند که پرورش جسمی و روحی بایسته را از سر گذرانده باشند» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۳۸۶).

### ۳-۳. جدایی توده از حاکمان (شکاف ملت - حکومت) و تهدیدهای امنیتی حاصل

#### از آن

افلاطون در آثار خود به‌ویژه در کتاب «نومیس» اشاره می‌کند که از میان‌رفتن روح همکاری در کشور در نتیجه جدایی حاکمان از توده مردم از علت‌های تباهی کشورهاست. همان‌گونه که در بالا گفته شد یکی از عنصرهای بنیادی امنیت سیاسی، ایده دولت است که خود بنیاد مشروعیت سیاسی است. با جدایی حاکمان از توده مردم، مشروعیت سیاسی حکومت کاهش یافته و به دنبال آن از روح همکاری اجتماعی و سیاسی در جامعه کاسته خواهد شد. از میان‌رفتن روح همکاری در جامعه یک تهدید امنیتی است که به‌ویژه در زمان جنگ یا بحران‌های اجتماعی پیامدهای زیان‌بار خود را نشان می‌دهد. افلاطون یکی از علت‌های این جداسری را استبداد و خودکامگی حاکمان می‌داند:

«... وضع ایران سال به سال بدتر شد و علت آن بود که شهریان آنجا آزادی را از ملت سلب کردند و خودرأیی و استبداد را به حد اعلی رساندند و از این طریق روح همکاری را در جامعه کشتند. آنجا که روح همکاری کشته شود، حکمرانان به ملت بی‌اعتنا می‌شوند و هدفی جز قدرت و منافع شخصی ندارند و حتی برای حفظ منافع خود شهرها را ویران می‌کنند و کشورهای دوست و همسایه را پایمال می‌سازند... و خلاصه دشمنی می‌کارند و دشمنی می‌دروند. از این رو اگر خود روزی در تنگنا بیفتند و به یاری ملت نیازمند شوند، هیچ‌کس

رغبتی برای رفتن به میدان جنگ نشان نمی‌دهد پس چاره‌ای نمی‌بیند که با پرداخت مزد، گروهی از بیگانگان را به خدمت خود درآورند و سرنوشت خود را به دست مزدوران بیگانه بسپارند...» ( افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۲۵)

دودستگی‌های اجتماعی و سیاسی، افزون بر تهدیدهای امنیتی - نظامی آن که پیش‌تر برشمرده شدند، علت اصلی عصیان‌های داخلی هستند. «یونانیان باستان گسستگی وحدت دولت - شهرها در نتیجه عصیان‌های داخلی را استاتیس می‌نامیدند. جلوگیری از وقوع پدیده استاتیس<sup>۱</sup> در درون کشور، همواره یکی از دل‌مشغولی‌های اصلی افلاطون بود» (فاستر، ۱۳۸۳: ۳۰). تقسیم جامعه به حاکمان و محکومان (آنچه که در زبان سیاسی امروز شکاف ملت - حاکمیت نامیده می‌شود) یا توانگران و تهیدستان (شکاف طبقاتی در زبان امروزی) ریشه بنیادی تهدیدهای داخلی در اندیشه افلاطون است. موضوعی که در پردازش تئوریک دگردیسی حکومت‌ها و رمزهای ماندگاری سیاسی توسط افلاطون به‌خوبی نمایان است.

#### ۳-۴. اخلاق، قانون و امنیت دولت‌ها

در اندیشه افلاطون اخلاق و تربیت انسانی جایگاهی بنیادی دارد و تربیت نادرست و برخوردار از اخلاق ناصحیح ریشه همه نقایص جامعه و مایه تباهی آن است. مقصود از اخلاق در اندیشه وی، علم به نیکی و بدی است و «اصلی‌ترین کارویژه دولت تربیت مردم در این راستا یعنی آموزش علم به نیکی و بدی به افراد جامعه است» (فروغی، بی تا: ۱۱۶). بر بنیاد این کارکرد است که «نظریه سیاسی افلاطون با علم اخلاق او پیوندی تنگاتنگ پیدا می‌کند» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۲۵۷). این پیوند به‌گونه‌ای است که وی به هم‌سازی میان اخلاق و

سیاست باورمند است. «پیدایی عدالت و فضیلت در افراد به معنای اخلاق است و نمودش در جماعت، سیاست نام دارد. کاستی اخلاقی مردم مانع جریان درست سیاست است و نادرستی سیاست در اخلاق افراد جامعه بازتاب می‌یابد» (فروغی، بی‌تا: ۱۱۷). وی علت تباهی جامعه یونان آن روزگار و پریشانی اوضاع اجتماعی آن را ناآگاهی مردم یونان و سیاستمداران آن نسبت به این اصل که قاعده بنیادی سیاست‌ورزی است، می‌داند. آن‌هنگام که جامعه‌ای به سمت انحطاط اخلاقی می‌رود، ریشه امر را باید در پهنه سیاسی، هم‌کنشی میان سیاست و اخلاق اجتماعی و نوع کنش سیاست‌ورزان و سیاستمداران جستجو کرد.

ورای این آموزه می‌توان به دو نتیجه‌گیری عمده دست یافت. نخستین نتیجه به اهمیت امر تخصص و کاردانی در میدان سیاسی و پهنه‌های هم‌پیوند با آن از جمله امنیت بازمی‌گردد. «کسی که می‌خواهد شهروندان را نیکومنش سازد، نخست خود باید نیکومنش باشد و قاعده بنیادی سیاست را که تمیز میان نیکی و بدی و دادگری و حکمت است را بیاموزد.» (افلاطون، ۲) ۱۳۶۶: ۳۶ در غیر این صورت از قدرت و مقام خود به‌گونه‌ای نادرست و زیان‌بار استفاده می‌کند. «پول، قدرت، مقام و سلامتی و جز اینها، چیزهای خوبی هستند ولی اگر به‌ناجای مورد بهره‌برداری قرار گیرند، زیان‌بار خواهند بود. از همین‌رو بایسته است که فهم و بصیرت و معرفت بر آنها حکومت کند تا با شناسایی نیکی از بدی، مانع زیان‌کاری آنها شود.» (افلاطون، مه‌نون) بی‌تا: ۶۲ شرط رهبری سیاسی و مداخله در سیاست برتری به زیردستان در دانایی نسبت به سیاست است. امر دانایی و کاردانی و آموختن مهارت‌های آن، به‌ویژه در امر سیاست، همواره از تأکیدات افلاطون در بسیاری از آثار وی، از جمله «جمهوری»، «مرد سیاسی»، «مکالمه کریتون» و جز آنهاست. حتی افلاطون رساله‌ای جداگانه به نام «ایون» دارد که به موضوع تخصص در هرکار و هنری و بایستگی سپردن هر کاری به متخصصان پرداخته است.

دومین نتیجه‌گیری درباره بنیادی بودن سویه‌های نرم‌افزاری (در اینجا اخلاقی) در نزد افلاطون است؛ به گونه‌ای که فروپاشی و تباهی جامعه را در بنیادهای اخلاقی پی می‌گیرد. موضوعی که پیش‌تر نیز به آن پرداخته شد و برخی سویه‌های بایسته‌اش که هم‌پیوند با امنیت جوامع انسانی در اندیشه افلاطون بود، بازنمایی شد. ولی یک سویه بسیار مهم آن نزد افلاطون را در ضرورت «پیروی از قانون» می‌توان بازشناخت. موضوع عدم پیروی از قانون به عنوان یکی از علت‌های تباهی دولت‌ها و فروپاشی آنها در شماری از شناخته شده‌ترین آثار افلاطون مورد پردازش قرار گرفته است. یکی از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین این پردازش‌ها در «مکالمه کریتون» رخ می‌دهد؛ آنجا که سقراط با وجود محکومیت ناعادلانه‌اش به مرگ، میان پیروی از قانون دولت آتن و پیشنهاد دوستانش برای گریزاندن وی از زندان، پیروی از قانون و گردن‌نهادن به مرگ را برمی‌گزیند. استدلال وی آن است که «گریختن وی از زندان قوانین دولت را تباه می‌سازد و تباهی قوانین به فروپاشی دولت خواهد انجامید. قانون اساسی میعاد شهروندی است و اطاعت از آن لازم. میهن ارجمندتر از پدر و مادر و همه نیاکان است. پس در همه حال باید فرمانبردار میهن بود و اگر کسی قوانین کشور را نمی‌پسندد باید به جای دیگر برود یا دولت را از راه مشروع از روش کج بازگرداند.» (افلاطون، (۱) ۱۳۶۶: ۱۹۸-۱۹۶) به این ترتیب اگرچه وی میهن و قانون دولت را برتر از هرچیز قرار می‌دهد ولی این به معنای وادادگی در برابر قوانین نادرست دولتی نیز نیست. پیشنهاد وی تلاش برای جلوگیری از انحراف دولت از راه‌های مشروع است. کاری که در سراسر زندگی‌اش برای آن کوشید. وی در دفاعیه خود در دادگاهی که به مرگش حکم داد، آشکارا «اطاعت از قوانین خدایی را برتر از پیروی از قوانین دولتی دانست و تأکید کرد که هیچ‌گاه زیر بار نقض عدالت نخواهد رفت» (افلاطون، (۱) ۱۳۶۶: ۱۷۳-۱۶۹).

این باور افلاطونی در کتاب «نومیس» یا «قوانین» نیز به گونه‌ای دیگر مطرح می‌شود. افلاطون در این کتاب، چهار فضیلت یا نعمت خدایی را برمی‌شمرد. در رده نخست این فضیلت‌ها، «خرد» جای گرفته است. «قانونگذار جوامع انسانی باید این نعمت‌های خدایی را بر نعمت‌های بشری مقدم بدارد و هدف وی باید آگاه‌سازی مردم در این باره باشد.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۰۳۸) علت نابودی بسیاری از پادشاهان قدرتمند یونان و تباه‌شدن نقشه‌هایشان بی‌توجهی به این نکته بود. «این پادشاهان نه ترسو بودند و نه بی‌خبر از هنر و شگردهای جنگی بلکه از توجه به خردمندی و روشن‌بینی یعنی ارجمندترین چیز برای انسان، فروگذاری کردند.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۱۳) خردمندی، آفرینش هماهنگی میان باورهای خردمندانه و لذت و درد و به مهار درآوردن لذت‌ها و دردهای انسانی توسط خرد است. افلاطون آن بخش از روح انسان را که با لذت و درد سر و کار دارد، به توده مردم تشبیه می‌کند. «همان‌گونه که سربچی آن بخش از روح آدمی که با لذت و درد سر و کار دارد از فرمان خرد به معنای نادانی است، سربچی توده مردم از فرمان دولت و قانون نیز به نادانی جامعه انجامیده و تباهی اجتماعی را در پی دارد.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۱۴) البته آشکار است که مقصود او از قانون دولتی، قانونی است که برپایه فضیلت‌های جاودانی استوار باشد؛ یعنی «انسان باید با شناخت سرشت نظم کیهانی و بازآفرینی آن در زندگی خود جامعه سیاسی‌اش را سامان دهد» (Russel, 2014: 319). می‌توان از این باور افلاطون، برداشتی در راستای انگاره‌های امروزی توسعه انسانی داشت. البته با یک تفاوت آشکار و بسیار شایان نگرش؛ به این معنا که توسعه انسانی در باور افلاطونی از سویه‌های پرمایه معنوی برخوردار است و از خواست‌های مادی نظریه‌های امروزی توسعه انسانی فاصله بسیار دارد. به همین علت است که برخی اندیشمندان از «تعهد افلاطون به نسخه‌ای غیرطبیعت‌گرایانه (غیرناتورالیستی) از رئالیسم اخلاقی» (Brown, 2017) سخن گفته‌اند. اگرچه باور افلاطونی، انسان و تعالی او را در گرانیگاه نگرش خود می‌گذارد و بر دانش و آگاهی توده مردم پافشاری می‌کند ولی برخوردار از مادی و رفاه مادی خواسته غایی آن نیست.

افلاطون بزرگترین تهدید علیه جامعه را تلاش برای واژگون‌سازی قانون اساسی و زیرپا گذاشتن قوانین با هدف به قدرت رساندن فرد یا حزبی خاص می‌داند. وی از تلاش‌های این‌چنینی با عنوان «سوء قصد به جامعه نام می‌برد» و افراد درگیر در این تلاش‌ها را «خطرناکترین دشمنان جامعه» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۷-۲۳۰۶) برمی‌شمارد. از این‌رو از همه شهروندان می‌خواهد که مقامات دولتی را از این جنایت‌ها آگاه سازند و همچنین خواستار مجازات مأمورانی می‌شود که در برخورد با این جنایت‌ها سستی ورزیده یا ترسویی از خود نشان داده‌اند. بار دیگر باید بر این نکته پافشاری کرد که هر جا در نوشته‌های افلاطون، سخن از قانون رفته است، باید قانون برآمده از فضیلت‌های جاودانی را پیش چشم داشت. این قانون تنها در جامعه‌ای که مهار آن در دست فیلسوفان باشد، کارگزاری انسان‌ها در هماهنگی با سرشت آنها باشد و انسان‌ها از تربیتی درست (برپایه آموزها و راهکارهای افلاطون که در نوشته‌های وی به‌ویژه در «جمهوری» بازشکافی شده است) برخوردار باشند، جاری بوده و کارایی خواهد داشت. «وگرنه دگردیسی قوانین به‌خودی خود توانایی سامان‌دادن جامعه را ندارند و مانند آن خواهند بود که سر مار افسانه‌ای هیدرا را ببرند.» (دورانت، ۱۳۳۵: ۲۲)

### ۳-۵. رفتار با منتقدان

از آثار افلاطون به کنایه می‌توان دریافت که رفتار حذفی با منتقدان حکومت به زیان حکومت خواهد بود. در این باره «خطابه دفاعیه سقراط» گویاترین اثر است. در این اثر سقراط کنش‌های خود در ارتباط با حکمت‌آموزی به مردم (یعنی آنچه که حاکمان آتن جرم سقراط تلقی کردند و به میانجی آن حکم مرگ وی را دادند) را اطاعت و عبادت خداوند دانسته و بر این باور است که «به مانند سودی که از کنش‌های انتقادی وی حاصل شده است، به شهر آتن سودی نرسیده

است. از این رو اگر کشته شود زیان آن بیش از آنکه متوجه وی باشد، متوجه شهر آن خواهد بود» (افلاطون، (۱) ۱۳۶۶: ۱۶۹) وی سرپوش گذاشتن حاکمان بر بدکاری‌های خود با حذف سقراط را خطا دانسته و به حاکمان توصیه می‌کند «که ساده‌تر و پسندیده‌تر آن است که به جای بستن دهان‌ها و بریدن زبان‌ها، خود را به راستی نیکو گردانند» (افلاطون، (۱) ۱۳۶۶: ۱۷۸).

#### ۴. امنیت اقتصادی

اگرچه «در باور افلاطون شهرها در پی نیازهای اقتصادی شکل می‌گیرند و ریشه جنگ‌های میان جوامع نیز اقتصادی است» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۲۶۰) ولی امنیت اقتصادی در مفهومی که امروزه درمی‌یابیم، موضوع دسته اولی در آثار افلاطون به شمار نمی‌آید. از این رو برداشت‌هایی را که می‌توان از آرای وی در این باره داشت را باید به یاری مفاهیم هم‌پیوند با مفهوم امنیت اقتصادی و مقوله‌های قوام‌بخش یا تضعیف‌کننده آن پی بگیریم. چنانکه آمد مقصود افلاطون (به پیروی از سقراط) از کنش‌ها، گفتگوها و نوشته‌های خود، دستیابی جامعه و افراد آن به فضیلت بود.<sup>۱</sup> نگرش وی به حوزه اقتصاد (به دست آوردن ثروت و مال) نیز از همین بنیان مایه می‌گیرد:

«به نکته‌ای که می‌گویم به دقت گوش فرادارید تا مبدا من به چیزی که خاصیتش ایجاد فضیلت نیست، یا تنها با جزئی از فضیلت سرو کار دارد، نام قانون بدهم. به عقیده من قانون درست،

۱. برتراند راسل مقصود «جمهوری» افلاطون را برتری در جنگ و قوت لایموت می‌داند (ن.ک: راسل ۱۳۴۰: ۱۰۳). این رأی بسیار شگفت می‌نماید و به هیچ‌روی با آنچه در نوشته‌های افلاطون و از جمله «جمهوری» بازتاب داده می‌شود، هم‌خوانی ندارد. رأیی که ویژه راسل است و در آرای دیگر تفسیرگران برجسته و مشهور افلاطون همانند آن وجود ندارد. برای نمونه فردریک کاپلستون به این نکته اشاره می‌کند که اگرچه افلاطون منشأ اقتصادی کشور را اثبات می‌کند ولی بی‌درنگ به موضوع اخلاق و تربیت انسان متوجه می‌شود و علاقه بنیادی و نخستین وی اخلاقی است (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۲۶۱).



چنان قانونی است که چون تیراندازی ماهر پیوسته به هدف خود، یعنی به آن چیزی که بی هیچ واسطه با خوبی جاودان پیوسته است، چشم بدوزد و به هر چیز دیگر اعم از ثروت و همه مزایایی که پیش از این برشمردیم، بی اعتنا باشد... ما مانند بیشتر مردمان بر این عقیده نیستیم که زنده بودن و زنده ماندن گرانبهاترین چیزهاست بلکه معتقدیم هرکس باید تا آنجا که ممکن است از فضیلت بهره مند شود...» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۳۴) وی بر آن بود که «جامعه نمی تواند به طور هم زمان هم نیک بختی و فضیلت و هم توانگری (به دست آوردن زر و سیم و حکمرانی بر سرزمین های پهناور و دریاها) را هدف خود داشته باشد» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۷۹). به واقع در دیدگاه وی این دو هدف، هدف هایی ناهمسانند؛ چه آشکارا بیان می دارد که «ممکن نیست که فرد بسیار توانگر دارای فضیلت باشد» (افلاطون، قوانین: ۲۱۷۹). چه اگر فضیلت مایه نیکبختی است، زر و سیم با بدبختی هم نشین است:

«... زر و سیم برای جامعه بزرگترین بدبختی هاست زیرا هیچ عاملی مانند آن بارآمدن عواطف شریف را دشوار نمی سازد.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۳۲)

در این مسیر وی تا بدان جا پیش می رود که منع قانونی مردم از داشتن زر و سیم را پیش می کشد: «... قانون دیگری هم هست که به موجب آن هیچ شهروندی حق ندارد زر و سیم داشته باشد. هرکس مزد بردگان و مزدورانی که برای او کاری انجام می دهند را با پول مسکوک خواهد پرداخت و آن پول تنها در درون شهر رایج خواهد بود...» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۷۸)

اگر از این چشم انداز آرای افلاطون را به محک نظریه های کنونی توسعه اقتصادی بزنیم، به تفاوت ماهوی این آرا با نظریه های کنونی توسعه پی خواهیم برد. در حالی که افلاطون نگاهی فرافیزیکی به سعادت و خوشبختی انسان دارد، نظریه های امروزی توسعه اقتصادی حتی آن دسته نظریه هایی که از مقوله های صرف اقتصادی چون رشد اقتصادی، سطوح

تکنولوژیک و برخورداری‌های مادی فراتر می‌روند، دیدگاهی زمینی و این جهانی به مقوله انسان دارند. با این همه این دسته از نظریه‌های توسعه به دلیل نگرش ویژه‌ای که به برخورداری‌های غیرمادی چون آموزش و بهداشت روان دارند با آرای افلاطون نزدیکی بیشتری دارند.

با دقت در آرای وی از زاویه برداشت‌های امنیتی نیز در می‌یابیم که وی تعقیب توانگری به عنوان یک هدف را ریشه جنگ‌های داخلی و خارجی می‌داند؛ از این رو تعقیب توانگری و سودای ثروت به امنیت اقتصادی نخواهد انجامید. پیش‌تر درباره باور افلاطون درباره ریشه دست‌اندازی به جوامع همسایه یعنی سودای کسب ثروت و درآمد بیشتر سخن گفته شد. سودای ثروت به عنوان ریشه دشمنی‌ها و جنگ‌های داخلی نیز از باورهای استوار اوست. در این راستا وی وجود قوانینی برای جلوگیری از خارج شدن توانگری یا تنگدستی افراد جامعه از حدودی معین را ضروری می‌داند (ر.ک: افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۲۸۲). «توانگری از راه زیاده‌روی در خوشگذرانی افراد را فاسد و به تهدیدی برای جامعه تبدیل می‌کند و تنگدستی به میانجی درماندگی» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۳۸۷). در واقع نگاه ویژه وی به سازماندهی اشتراکی جامعه نیز هم‌زاد همین سنخ از باورهای اوست. بدین‌سان اگر بخواهیم برداشتی از آرای افلاطون درباره آنچه که امروزه امنیت اقتصادی می‌نامیم، داشته باشیم، باید از زاویه مؤلفه‌های اقتصادی چون شکاف طبقاتی و فقر و نقش آنها در ایجاد جنگ‌ها و آشوب‌های داخلی که به هزینه از دست رفتن ثروت اجتماعی و فردی صورت می‌گیرند، به موضوع بنگریم.

#### ۴-۱. عدالت و امنیت

از چشم‌انداز مفاهیمی که در روزگار ما توسط مکتب‌های امنیتی برجسته می‌شود، می‌توان به موضوع هم‌کنشی میان عدالت در جامعه و امنیت آن در آرای افلاطون نگریست. افلاطون هدف خود از بنیان‌گذاری جامعه‌ای که موضوع کتاب «جمهوری» است را نیک‌بختی تمام جامعه و نه نیک‌بخت‌ترشدن یک طبقه اجتماعی از دیگر طبقه‌ها، عنوان می‌کند و بر این باور است که عدالت تنها در چنین جامعه‌ای پدیدار خواهد شد (افلاطون، ۱۳۵۳: ۱۷۶). وی این اندیشه را پیش می‌کشد که وقتی کشوری به دو بخش توانگران و تهیدستان تقسیم شود، دیگر شایسته نام کشور نخواهد بود؛ چراکه در اینجا با دو کشور روبرو هستیم (کشور تهیدستان و کشور توانگران) که هر یک از آنان نیز به کشورهای گوناگون تقسیم‌بندی می‌شوند. به بیان امروزی در چنین شرایطی جامعه با تهدیدی امنیتی روبرو خواهد شد زیرا با نوید واگذاری دارایی و قدرت بخش‌هایی از جامعه به بخش‌های دیگر می‌توان گروه‌های گوناگون اجتماعی را در برابر هم قرار داد. این بیان به روشنی (و البته نه با به‌کارگیری واژه‌های تهدید و امنیت) در کتاب جمهوری آورده شده است (افلاطون، ۱۳۵۳: ۱۸۱). اگر بخواهیم بار دیگر ادبیات امروزی مکتب‌های امنیتی را به کار گیریم، می‌توان بر پایه تفاوت میان امنیت رژیم و امنیت ملی نیز به این دیدگاه افلاطون نگریست. به این معنا که وقتی کشور به رده‌های گوناگون توانگری و تهیدستی تقسیم شده است، دیگر نمی‌توان از تحقق امنیت ملی سخن گفت؛ چراکه امنیت (دست‌کم امنیت مادی) بخش‌های گوناگون جامعه در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرد. در چنین هنگامه‌ای صاحبان قدرت نمی‌توانند نماینده همه قشرهای اجتماعی باشند و این قدرت‌مداران تلاش می‌کنند که امنیت رژیم را به عنوان امنیت ملی قلمداد کرده و جامعه‌پذیری هم‌سو با این انگاشته را ایجاد کنند.

به رأی افلاطون، به‌کارگیری انسان‌ها برخلاف سرشت وجودی‌شان شیوه‌ای ناعادلانه است و پیامد آن زوال کشور خواهد بود. وی انسان‌ها را از دیدگاه سرشت وجودی‌شان برابر نمی‌داند و عدالت را به‌کارگماری انسان‌ها برپایه سرشت وجودی‌شان می‌داند. «همه انسان‌ها با یکدیگر برادر و خواهرند ولی روزی که خداوند آنها را آفرید مایه وجودی برخی را با طلا، برخی دیگر را با نقره و دیگران را با آهن و برنج سرشت. آنان که سرشتی از طلا دارند، باید به زمامداری کشور برگزیده شوند، کسانی که مایه وجودی‌شان از نقره است، می‌بایست به دستگیری زمامداران گمارده شده و آنان که اندرونی از آهن و برنج دارند، باید راه کشاورزی و پیشه‌وری را درپیش گیرند. کشوری که زمام امورش به دست آهن و برنج افتد، محکوم به زوال است.» (افلاطون، ۱۳۵۳، ۱۶۹) در اینجا است که کارکردی مهم برای خانواده‌ها پدیدار می‌شود و این کارکرد مراقبت از فرزندان برای شناسایی سرشت آنهاست؛ چه بسا که فرزندان هر قشر اجتماعی، سرشتی ناهمگون با پدران خود داشته باشند. از این آرا می‌توان چنین برداشت کرد که به‌کارگیری انسان‌ها در هماهنگی با سرشت‌شان (باتوجه به هم‌پیوندی آن با زوال یا بقای کشور)، دستور کاری امنیتی است و خانواده‌ها نیز از کارکردی امنیتی برخوردارند.

عدالت در توزیع منابع مادی جایگاه ارزنده‌ای در اندیشه افلاطون دارد و از بن‌مایه‌های ثبات اجتماعی و سیاسی است. وی روابط مادی و مالی را عنصری می‌داند که می‌تواند به کینه و دشمنی میان افراد جامعه منجر شود. از این‌رو در کتاب «نومیس» بزرگترین وظیفه قانونگذاران و بیانگذاران جامعه را جلوگیری از این امر می‌داند:

«...[اگر بخواهیم] جامعه ما از کینه‌ها و مناقشاتی که از تقسیم زمین‌ها و بخشش وام‌ها ناشی می‌شود، برکنار بماند... [یک راه بیشتر نداریم]: از میان‌بردن حرص مال و برقرار ساختن عدالت. جز این نه راهی است و نه بیراهه‌ای... بزرگترین وظیفه‌ای که در پیش داریم، این است که نگذاریم تمول و روابط مالی منشأ کینه و دشمنی میان افراد جامعه شود... باید بسیار مراقب باشیم

تا چگونگی تقسیم زمین‌ها و خانه‌ها سببی برای پیدایی دشمنی در میان مردمان شهر نشود...»  
( افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۷۳ و ۲۱۷۲ )

مایه شگفتی نباید باشد که راهکار افلاطون برای از میان بردن حرص مال و برقراری عدالت، راهکاری ایدئالیستی است و بر دگرگونی طرز نگرش افراد جامعه استوار است:

«...[برکنار ماندن] جامعه ما از کینه‌ها و مناقشاتی که از تقسیم زمین‌ها و بخشش وام‌ها ناشی می‌شود... فقط در صورتی امکان‌پذیر است که مالکان بزرگ که از جمعی کثیر طلبکارند، خود در این کار پیش‌قدم شوند، یعنی از طلب‌های خود صرف‌نظر کنند یا مقداری از تمول بی حساب خود را به بدهکاران تهیدست ببخشند و به این عقیده برسند که تنگدستی ناشی از کاستن تمول نیست بلکه بدترین مایه تنگدستی حرص مال‌اندوزی است. پیدایی این عقیده آغاز نیک‌بختی هر جامعه‌ای است... آنجا که این دگرگونی در طرز فکر مردم روی ندهد، هیچ کوششی برای تغییر وضع جامعه به نتیجه نخواهد رسید.» (افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۷۲)

این نگرش ایدئالیستی برخاسته از «قیاس‌پذیری روح- شهر در اندیشه افلاطونی است» (McAleer, 2020: 229). البته ورای این نگرش ایدئالیستی، نباید راهکارهای نهادی افلاطون در این باره را نادیده گرفت. آنجا که وی سه نوع حکومت و قانون اساسی را شناسایی می‌کند (البته به ترتیب اولویت) که بنیانگذاران جامعه می‌توانند هریک را که شایسته‌تر می‌دانند، برای سامان اجتماعی خود برگزینند. سازمان اشتراکی جامعه که فارغ از مالکیت شخصی است، در مرتبه نخست از این سازمان‌دهی‌های سه‌گانه قرار دارد و سازمان‌های دیگر سازمان‌هایی هستند که بنا به شرایط و چندوچون جامعه توانش و آمادگی سازمان‌یابی اشتراکی فراگیر را ندارند ولی از بیشترین شباهت با سازمان نخستین برخوردارند:

«بهترین سازمان اجتماعی و کامل‌ترین حکومت‌ها و شایسته‌ترین قوانین را در جامعه‌ای می‌توان یافت که آن مثل مشهور در مورد آن صادق باشد که می‌گوید «دوستان به راستی در هر چه

دارند شریک‌اند». اگر چنین وضعی اکنون در کشوری برقرار است یا در آینده در کشوری برقرار شود؛ بدین معنی که نه تنها همه اموال بلکه زنان و کودکان هم بین همه مردم مشترک باشند و مالکیت شخصی از هر نوع و به هر کیفیت از بین برده شود... با اطمینان می‌توان گفت که چنین جامعه‌ای به بلندترین پایه کمال رسیده و هیچ‌جا و در هیچ‌زمان جامعه‌ای پیدا نخواهد شد که از حیث خوبی و درستی برتر از آن باشد... باید... سعی کنیم جامعه‌ای به وجود آوریم که تا حد امکان شبیه آن جامعه باشد... [این جامعه] اگر جامعه عمل بیوشد بیش از هر جامعه دیگر شبیه آن نمونه خواهد بود و از حیث وحدت و کمال در مرتبه دوم قرار خواهد داشت... «(افلاطون، (۴) ۱۳۶۶: ۲۱۷۶)

اگر از سویه ایدئالیستی اندیشه افلاطون بگذریم و راهکارهای نهادی نامتناسب با جوامع کنونی (اشتراک زن و فرزند) را نادیده انگاریم، می‌توانیم نقشی که افلاطون برای توزیع عادلانه‌تر منابع مادی در ایجاد ثبات اجتماعی دارد را دریابیم.

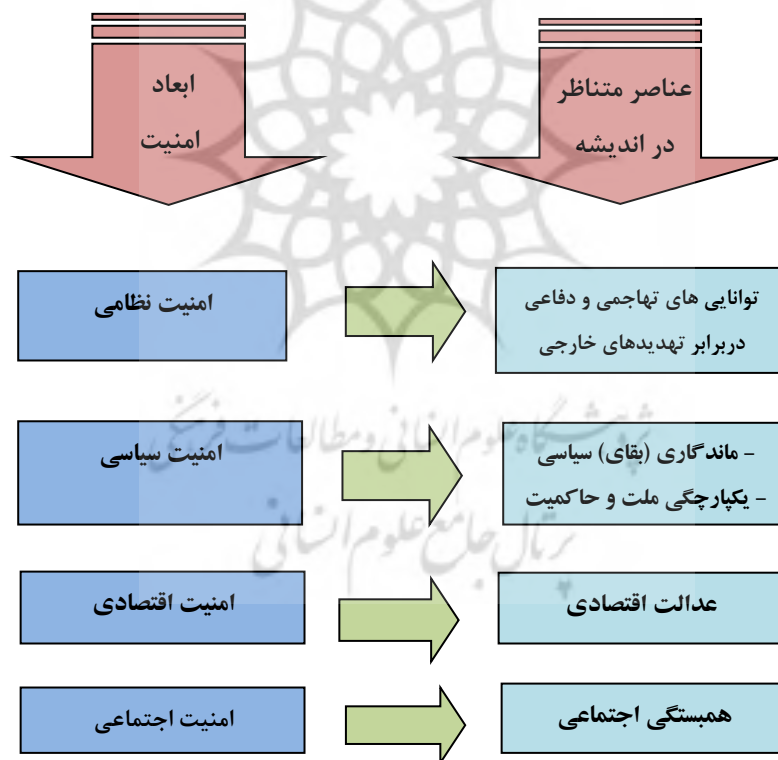
#### د. مرجع، مسئله و ابزار امنیت در اندیشه سیاسی افلاطون

پس از بررسی‌های انجام‌شده درباره مباحث هم‌پیوند با مفهوم امنیت در اندیشه سیاسی افلاطون، ارائه چشم‌اندازی فراگیر از این بررسی‌ها با نگرش به رویکردهای امنیتی نوین بایسته است. چنان که برخی پژوهندگان گستره‌های امنیتی باور دارند هسته‌بنیادی بررسی‌های امنیتی دربرگیرنده چهار پرسش بنیادی است: چیستی امنیت؟ کیستی مرجع امنیت؟ چیستی مسئله امنیت؟ و چگونه دستیابی به امنیت (ابزار امنیت)؟ (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۳۹). در دنباله پاسخ این پرسش‌ها را با نگرش به بررسی‌های انجام‌شده در اندیشه سیاسی افلاطون پی خواهیم گرفت.

یک تعریف حداقلی و مورد اجماع از امنیت، «وضعیت یا احساس ایمنی از تهدید و خطر» است (Booth, 2005: 13) بر این پایه امنیت با بقا و با دوربودن از تهدیدهای نابودگر پیوند می‌یابد. نگرش به اندیشه‌های افلاطون از چشم‌انداز این تعریف از امنیت (در پرتو بررسی‌های بالا) نشان می‌دهند که فلسفه امنیت استنتاج‌شده از اندیشه افلاطون، فلسفه‌ای بر بنیاد رهایی است. «در مطالعات امنیتی، دو فلسفه رایج درباره امنیت از یکدیگر بازشناخته می‌شوند؛ یکی فلسفه مبتنی بر قدرت و دیگری فلسفه مبتنی بر رهایی. در فلسفه نخست، قدرت و بایسته‌های آن مانند قدرت نظامی، منابع مادی و غیره ایجادگر امنیت هستند ولی در فلسفه دوم، امنیت بر پایه رابطه میان بازیگران گوناگون برساخته می‌شود و عناصری چون رعایت عدالت، حقوق بشر و مانند آنها، ایجادکننده امنیت می‌باشند» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۰). در اندیشه افلاطون، به هردوی این فلسفه‌ها توجه می‌شود ولی در تحلیل نهایی، امنیت مبتنی بر فلسفه رهایی است؛ زیرا امنیت در نتیجه برپاداری قوانین خدایی، پاس داشتن عدالت و کسب فضیلت‌های انسانی توسط افراد جامعه، ایجاد و استمرار می‌یابد و بقای جامعه و دوربودن آن از تهدیدهای نابودگر را تضمین می‌کند. قدرت و بایسته‌های آن، اگرچه اهمیت شایان خود را در برقراری امنیت و رفع تهدیدها - به‌ویژه در برابر تهدیدهای بیرونی - دارند ولی عناصر رهایی‌پایه یا چنان‌که پیش‌تر گفته شد، نرم‌افزارانه هستند که خاستگاه بنیادی امنیت جامعه در اندیشه افلاطون می‌باشند.

برپایه بررسی‌های انجام‌شده، نگرش افلاطونی به مرجع، مسئله و ابزار امنیت را می‌توان در چارچوب جدول و نمودار زیر بازتاباند. نمودار شماره ۱ پیوند میان سویه‌های امنیت و عناصر متناظر آن در اندیشه سیاسی افلاطون را نشان می‌دهد. همان‌گونه که پیش‌تر یادآور شدیم امنیت ملی را به‌طور کلی می‌توان دارای سویه‌های پنج‌گانه امنیت نظامی، امنیت سیاسی، امنیت اقتصادی، امنیت اجتماعی و امنیت زیست‌محیطی دانست. بنابراین اگر امنیت زیست‌محیطی را به دلیل در اختیارنبودن آرای افلاطون در این‌باره کنار بگذاریم، بر بنیاد تعریف‌های ارائه‌شده از چهار سویه باقی‌مانده، می‌توان

عناصر متناظر با سویه‌های امنیت در اندیشه افلاطون را در چارچوب نمودار زیر نشان داد. به این ترتیب، توانایی‌های تهاجمی و دفاعی در برابر تهدیدهای خارجی در گستره امنیت نظامی؛ ماندگاری (بقای) سیاسی و یکپارچگی ملت و حاکمیت در پهنه امنیت سیاسی؛ عدالت اقتصادی در بخش امنیت اقتصادی؛ و همبستگی اجتماعی در سویه امنیت اجتماعی قرار می‌گیرند. البته مقولات امنیتی آورده شده در جدول به گونه‌ای سره و ناب ویژه هر یک از سویه‌های پنج‌گانه نیستند. از این رو باید در نظر داشت که این تقسیم‌بندی به علت دریافتنی‌تر بودن بررسی‌های انجام‌شده، با اندکی رواداری و بر پایه نزدیکی سرشت هر یک از مقولات به سویه‌های پیش‌گفته و هماهنگی آنها با تعریف‌های ارائه‌شده در متن، ساماندهی شده است.



نمودار شماره ۱: پیوند میان سویه‌های امنیت و عناصر متناظر آن در اندیشه سیاسی افلاطون



جدول شماره ۱ جهت شناسایی مرجع، مسئله و ابزار امنیت در اندیشه افلاطون و نشان دادن پیوند آنها با مقوله‌های امنیتی تفکیک‌شده در سویه‌های امنیت، طراحی شده است. همان‌گونه که از آرای افلاطون برمی‌آید، مرجع اصلی اندیشه‌ورزی سیاسی وی به‌ویژه در دو اثر بنیادین‌اش یعنی «جمهوری» و «نومیس»، جامعه است. بررسی‌های انجام‌شده در اینجا نیز نشان می‌دهد که هدف عناصر متناظر سویه‌های امنیتی در اندیشه وی نیز حفظ جامعه و کشور است. به سخن دیگر، عواملی چون توانایی‌های تهاجمی و دفاعی در برابر تهدیدهای خارجی؛ حفظ روح همکاری بین افراد؛ سازمان‌اشتراکی؛ احترام به قوانین؛ کوشش برای بالندگی اخلاقی افراد جامعه؛ و اندیشه‌ورزی‌های وی درباره جلوگیری از بروز جنگ داخلی؛ همه و همه هدفشان جلوگیری از سقوط و فروپاشی مادی و معنوی جامعه و برپاداشتن جامعه نیک‌بخت و استواری و پایداری آن است. «افلاطون بر آن است که منافع کلی کشور بالاتر از نفع فردی است و پی‌گیری نفع شخصی را هدف پاراجی نمی‌داند.» (Lu, 2019: 418) گرچه بهره‌مندی انسان‌ها از فضیلت در شمار هدف‌های بنیادی اندیشه‌ورزی افلاطون است ولی نباید فراموش کرد که فضیلت و برخورداری فرد از اخلاق و تربیت انسانی - اگرچه جایگاه بنیادی دارد و در ذات خود ارجمند و هدفی والاست- در مسئله موردبررسی این نوشتار با عطف به برقراری جامعه نیک‌بخت مورد پردازش قرار می‌گیرد؛ برای نمونه، تربیت نادرست و برخورداری از اخلاق ناصحیح ریشه همه نقایص جامعه و مایه تباهی آن معرفی می‌شود. در آثار افلاطون به مسئله امنیت فرد نیز به صورت جداگانه پرداخته نشده است. از این‌رو باید به این نتیجه رسید که یگانه مرجع افلاطون در موضوع امنیت، آنچنان که از آثارش برمی‌آید و می‌توان به استعاره از دل این آثار بیرون کشید، جامعه است.

با نگاه به جدول شماره ۱ می‌توان مسئله امنیت و ابزار آن را در هریک از سویه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مشاهده کرد. موارد بازتاب داده‌شده در هریک از خانه‌های جدول

از دل مباحث مطرح شده در این نوشتار بیرون کشیده شده‌اند و نیازمند توضیح بیشتری نیستند. برای نمونه در بخش امنیت سیاسی از میان رفتن روح همکاری در جامعه، در نتیجه جدایی حاکمان از توده مردم و تلاش برای واژگون‌سازی قانون اساسی و زیرپا گذاشتن قوانین (با هدف به قدرت رساندن فرد یا حزبی خاص)، مسائل امنیتی هستند زیرا ماندگاری و بقای سیاسی جامعه را با تهدید روبرو می‌کنند. ابزار مقابله با این تهدیدها (ابزار امنیت) نیز برخورداری حکومت از ویژگی‌های دو حکومت پادشاهی و دموکراسی به طور هم‌زمان (اعتدال بین قدرت حکومت و آزادی جامعه)؛ وجود شورایی برای نظارت بر کارگزاران حکومتی و غیره است.

جدول شماره ۱: مرجع، مسئله و ابزار امنیت؛ استنتاج شده از اندیشه سیاسی افلاطون

ابزار امنیت	مسئله امنیت	سویه‌های امنیت	مرجع امنیت
<ul style="list-style-type: none"> <li>- سازماندهی صحیح طبقه پاسدار</li> <li>- مکان‌یابی صحیح دفاعی برای ساخت شهرها، نگهبانی از مرزها، ساخت موانع امنیتی</li> <li>- آموزش نظامی و رزمی همه افراد جامعه</li> <li>- سازماندهی اشتراکی قشرهای زمامدار و پاسدار</li> <li>- برآورد زمان‌های مناسب زاد و ولد</li> <li>- نظارت پاسداران بر وضعیت توانگری و تنگدستی در جامعه</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- دست‌اندازی بیگانگان به کشور برای تسلط بر منابع ثروت</li> <li>- از میان رفتن وحدت جامعه در نتیجه گسترش سرزمینی بیش از اندازه</li> <li>- ایجاد دوگانگی بین زمامداران یا میان زمامداران با توده مردم</li> </ul>	نظامی	جامعه
<ul style="list-style-type: none"> <li>- برپاداری قوانین خدایی و پاسداری شایسته از آنها</li> <li>- زمامداری فیلسوفان در جامعه (فیلسوفانی که دانش نظری و تجربه لازم را نیز داشته و از دیگر ویژگی‌های زمامداری چون راستگویی، اعتدال، خویش‌داری، شجاعت و جز آنها هم برخوردار باشند)</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- از میان رفتن روح همکاری در جامعه</li> <li>- در نتیجه جدایی حاکمان از توده مردم</li> <li>- تلاش برای واژگون‌سازی قانون اساسی و زیرپا گذاشتن قوانین باهدف به قدرت رساندن فرد یا حزبی خاص</li> </ul>	سیاسی	

<p>- برخورداری حکومت از ویژگی‌های دو حکومت پادشاهی و دموکراسی به طور هم‌زمان (اعتدال بین قدرت حکومت و آزادی جامعه)</p> <p>- وجود شورایی از ناظران بر کارگزاران حکومتی که برپایه آرای عمومی برگزیده و برکنار شوند و از ویژگی فضیلت‌مندی برخوردار باشند</p> <p>- وجود انجمن پاسداران قانون</p> <p>- برتری رهبران سیاسی به زیردستان در دانایی نسبت به سیاست (دانایی و کاردانی سیاسی رهبران و آموختن مهارت‌های آن)</p>	<p>- دوگانگی و دودستگی زمامداران</p> <p>- رفتار حذفی با منتقدان حکومت</p>		
<p>- سازمان اشتراکی جامعه</p> <p>- آموزش علم به نیکی و بدی به افراد جامعه</p> <p>- به‌کارگیری انسان‌ها برپایه سرشت وجودی‌شان</p>	<p>- تجزیه و فروپاشی جامعه در نتیجه نبود سازمان اشتراکی اموال و عدم انبازش زنان و فرزندان</p> <p>- از میان رفتن وحدت جامعه در نتیجه گسترش سرزمینی بیش از اندازه</p> <p>- انحطاط اخلاقی جامعه</p>	اجتماعی	
<p>- دگرگونی در طرز نگرش افراد جامعه درباره تمول مادی</p> <p>- نظارت پاسداران بر وضعیت توانگری و تنگدستی در جامعه</p>	<p>- بروز جنگ داخلی در نتیجه خارج شدن توانگری و تنگدستی از یک حد معین</p> <p>- ایجاد کینه و دشمنی بین افراد جامعه</p> <p>در نتیجه توزیع ناعادلانه منابع مادی</p>	اقتصادی	

### نتیجه‌گیری

اگر فلسفه امنیت مبتنی بر قدرت را «فلسفه‌ای بدانیم که بر انباشت قدرت، به‌ویژه قدرت نظامی و بایسته‌های آن تأکید می‌کند، بررسی نوشته‌های برجای‌مانده از افلاطون نشان می‌دهد که وی در مواجهه با تهدیدهای نظامی بیرونی بر الزامات این نوع نگرش امنیتی، توجه ویژه‌ای دارد ولی

رویکرد کلی افلاطون درباره امنیت کشور را باید مبتنی بر فلسفه رهایی دانست. با نگرش به آرای افلاطون از چارچوب مفاهیمی چون امنیت اجتماعی، امنیت سیاسی و امنیت اقتصادی، این امر به تمامی بر ما آشکار خواهد شد. حتی رویکرد افلاطون به امنیت نظامی نیز در تحلیل آخر مبتنی بر فلسفه رهایی است چراکه در این رویکرد، قانون و سازماندهی درست جامعه به عنوان ابزار اصلی قدرت شناخته می‌شوند. هنگامی که در فهرست ابزارهای امنیتی که در اندیشه افلاطونی قابل شناسایی هستند، بنگریم، این تلقی (رویکرد افلاطونی مبتنی بر فلسفه رهایی) استواری بیشتری پیدا خواهد کرد.

عنصر بنیادی در باور افلاطون آن است که اگر حکومت از عنصر خدایی بی‌بهره باشد و زمام آن را انسان فانی در اختیار داشته باشد، درد و رنج آن جامعه هرگز پایان نخواهد یافت. از این رو انسان‌ها باید آن عنصر ابدی و خدایی را که در وجود آنها نهفته است، راهنمای خود قرار دهند، قوانین خود را از آن استخراج کنند و اداره جامعه خود را به آن بسپارند. همه آنچه افلاطون درباره سیاست، حکومت، عدالت، اخلاق و آنچه که در این مطالعه در زمینه امنیت از آرای وی برکشیده شده است، از همین باور بنیادی مایه می‌گیرند. به سخن دیگر این باور بنیادی گره‌گاه قانونی گفتمان افلاطونی است. حکومت‌ها و جوامع برخاسته از گفتمان‌های فاصله‌یافته از دال‌ها و عناصر گفتمانی افلاطونی نمی‌توانند در انجام کارکردهای خود از جمله ایجاد امنیت کامیاب باشند. جهت تحقق این کارکردها باید زمام حکومت در دست کسانی باشد که بیش از دیگران قوانین (قوانین هم‌سو با قوانین خدایی) را شناخته و به آنها سر می‌نهند، و گرنه تباهی و نابودی جامعه بی‌چون‌وچرا رخ خواهد داد.

جای‌داشتن بایسته‌گی قانون خدایی در کانون اندیشه افلاطونی و پافشاری وی بر زمامداری آشنایان به این قانون، برخی اندیشه‌ورزان را به همانندی حکومت شایسته افلاطونی با حکومت‌های دینی پدیدآمده در طول تاریخ رهنمون ساخته است. این همانندسازی برخاسته از

نادیده‌انگاری ناهم‌سویی‌های حکومت‌های دینی با اندیشه افلاطونی است. سفارش افلاطون به سازماندهی اشتراکی جامعه آشکارترین ناهم‌سویی میان اندیشه وی با دیدگاه دینی است. افزون بر این باید ناهم‌سویی‌های عینی حکومت‌های دینی -مانند حکومت کلیسا در قرون وسطی- با خواسته‌های افلاطونی مانند درآمیختگی ویژگی‌های دو حکومت پادشاهی و دموکراسی یا توزیع عادلانه ثروت و جز آنها را نیز به نگرش درآورد. بربنیاد این ناهم‌سویی‌ها باید فلسفه، مرجع، مسئله و ابزار امنیت در این دو دیدگاه را نیز نایکسان انگاشت.

اگرچه افلاطون دموکراسی را در زمره حکومت‌های بد و ناقص دسته‌بندی می‌کند و آزادی‌های لجام‌گسیخته برخاسته از آن را تباه‌گر انسجام و همبستگی اجتماعی می‌داند ولی از این نگرش افلاطون نمی‌توان برداشتی اقتدارطلبانه و ضدآزادی‌خواهانه داشت و در نتیجه هر شکلی از دموکراسی را با اشاره به آرای او امنیت‌زدا انگاشت. پشتیبانی افلاطون از آریستوکراسی به عنوان حکومتی که بر پایه دیدگاه وی از ویژگی‌های دو حکومت پادشاهی و دموکراسی به طور هم‌زمان برخوردار است، گواه این امر است. آنجا که وی درباره بنیادهای ماندگاری سیاسی حکومت اندیشه‌ورزی می‌کند، بر مؤلفه‌هایی پافشاری می‌کند که بسیار نزدیک به مؤلفه‌هایی هستند که در روزگار ما به عنوان رکن‌های بنیادی دموکراسی شناخته می‌شوند. شورای عالی نظارت بر کارگزاران دولتی (مورد نظر افلاطون) که با رأی عمومی برگزیده می‌شوند، نقشی شبیه به نقش پارلمان در دموکراسی‌های کنونی دارند. تأکید افلاطون بر نقش قانون در ماندگاری سیاسی و نقشی که نگهداری بایسته از قانون و واگذاری نگرهبانی از آن به افراد شایسته در این ماندگاری دارند را می‌توان با نقش قانون اساسی به عنوان نخستین رکن دموکراسی سنجید. بی‌گمان، دیدگاه افلاطونی که بر امر نظارت بر حکومت تأکید فراوان دارد، نمی‌تواند با جایگاه نظارتی دستاوردی چون مطبوعات ناسازوار باشد؛ اگرچه زیاده‌روی و لجام‌گسیختگی چنین دستاوردی را هم برنخواهد تابید. هنگامی که به نقش این موارد در آرای افلاطون درباره ماندگاری

سیاسی حکومت‌ها بنگریم، نمی‌توانیم دیدگاه وی را با قاطعیتی که برخی نظریه‌پردازان از خود نشان داده‌اند، در رده دیدگاه‌های توتالیتر و اقتدارگرایانه دسته‌بندی کنیم. با این همه، آرای وی با دموکراسی (از چشم‌انداز امروزی)، نیز فاصله دارد. چه -همان‌گونه که برتراند راسل اشاره داشته است- مردم جامعه آرمانی وی از جهت انتخاب و حقوق با یکدیگر برابر نیستند. شاید بهترین تفسیر در این باره همانی باشد که خود وی بر آن تأکید کرده است؛ یعنی ایستادن در مرزهای اقتدارطلبی و آزادی‌خواهی. رمز پایداری حکومت هم در دیدگاه وی در همین جاست؛ جایی که ترازمندی میان قدرت حکومت و آزادی جامعه برقرار شده است.



## منابع

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷)، مشروطه ایرانی، تهران: نشر اختران.
- افلاطون (۱۳۴۴)، فدون (درباره روان)، ترجمه محمد مهدی خدیوی زند؛ مشهد: کتابفروشی باستان
- افلاطون (۱۳۵۳)، جمهوری، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوشه
- افلاطون (۱۳۸۷)، ضیافت، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات جامی
- افلاطون (۱۳۶۶)، آپولوژی (خطابه دفاعیه سقراط)، از مجموعه دوره آثار افلاطون (جلد اول)، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: انتشارات خوارزمی
- افلاطون (۱۳۶۶)، کریتون؛ از مجموعه دوره آثار افلاطون (جلد اول)؛ ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: انتشارات خوارزمی
- افلاطون (۱۳۶۶)، آلکibiادس، از مجموعه دوره آثار افلاطون (جلد دوم)؛ ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: انتشارات خوارزمی
- افلاطون (۱۳۶۶)، مرد سیاسی، از مجموعه دوره آثار افلاطون (جلد سوم)، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: انتشارات خوارزمی
- افلاطون (۱۳۶۶)، قوانین، از مجموعه دوره آثار افلاطون (جلد چهارم)، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: انتشارات خوارزمی
- افلاطون (۱۳۶۶)، از مجموعه دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: انتشارات خوارزمی
- افلاطون (بی تا)، مه نون (تقوی)، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران: مکتب فلسفی جمعیت مبارز بوزان، باری (۱۳۸۹)، مردم، دولت‌ها، هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- خلیلی، رضا (بهار ۱۳۸۳)، «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره اول، ص ۲۹-۷.
- دورانت، ویل (۱۳۳۵)، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خوبی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

راسل، برتراند (نشر الکترونیکی ۱۳۸۸)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی رحیمی، علیرضا (۱۳۹۶)، کشاکش دموکراسی و امنیت ملی در ایران (۱۲۸۵ تا ۱۳۹۲ ش.)، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان. ریکور، پل (۱۳۸۵)، استعاره و مسئله اصلی هرمنوتیک، ترجمه حمید بهرامی‌راد، اطلاعات حکمت و معرفت، شماره ۵، ص ۱۲۹-۱۳۲

فاستر، مایکل برسفورد (۱۳۸۳)، خداوندان اندیشه سیاسی (جلد اول)، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

فروغی، محمدعلی (بی‌تا)، حکمت سقراط و افلاطون (جلد اول)، تهران: چاپخانه مجلس شورای ملی  
فروغی، محمدعلی (بی‌تا)، حکمت سقراط و افلاطون (جلد دوم)، تهران: چاپخانه مجلس شورای ملی  
کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰)، تاریخ فلسفه- یونان و روم، ترجمه جلال‌الدین مجتوبی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

ویلیامز، پل دی (۱۳۹۲)، درآمدی بر بررسی‌های امنیت، ترجمه علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر

Booth, Ken (2005), *Critical Security Studies And World Politics*, Colorado: Lynne Reinner Publisher.

Brown, Eric (2017), *Plato's Ethics and Politics in The Republic*, The Stanford Encyclopedia of Philosophy: Metaphysics Research Lab, Stanford University,  
<https://plato.stanford.edu/archives/fall2017/entries/plato-ethics-politics>

Lu, Yali (2019), *An Analysis of Plato's Political Thought*, Atlantis Press: Advances in Economics, Business and Management Research, volume 82

McAleer, Sean (2020), *Plato's Republic- An Introduction*, Cambridge, UK: Open Book Publishers  
Romm, Joseph J (1993), *Defining National Security, The Nonmilitary Aspects*, New York: Council on Foreign Relation Press.

Russell K. Bentley (2014), *Language, Politics and Order in Plato's Political Thought: A Study of Four Platonic Works*, USA: ProQuest LLC